كتاب حبل المتين

در خلافت

بلافصل امير المؤمنين ع

تأليف

حسن نخعى لاهيجانى

قيمت ۱۵ ريال

چاپخانه هالى

کتاب حبل المتین

د خلافت

بلافصل امیر المؤمنین

تألیف

حسن نخعی لاهیجانی

چاپخانه عالی

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حبل المتین

الحمد لله رب العالمین والصلواة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین و علی اله الائمة اثنی عشر علیهم السلام ولعنة الله علی اعدائهم من الان الی یوم الدین غرض از تالیف این کتاب اثبات خلافت بلافصل علی امیرالمؤمنین و خلافت یازده تن ازاولاد های آنحضرتست و کتبیکه مدرك را قم است و سنیهاهم عقیده دارند تذکر میدهم صحیح بخاری محشا بحاشیه سندی طبع مصر سال هزار و سیصدو نه و طبع بغداد و صحیح مسلم طبع مصر و تفسیر امام فخر طبع مصرسال هزارو سیصد و دو و تفسیر نیشابوری و تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر روح البیان و تفسیر کشاف عمرز مخشری طبع مصر سال هزار و سیصد و هفت و کتاب صواعق المحرقه احمد ابن حجرالهیثمی شافعی طبع میمنهٔ مصر سال هزار و سیصدودوازده و اصابة المحرقه حافظابن حجر العسقلانی شافعیو کتاب اخبار الدول احمدابن یوسف الدمشقی قرمانی و احیاء العلوم غزالی

طبع مصر ومسند احمد ابن حنبل و تاریخ طبری و کتاب واقدی
و کتاب نور الا بصارسید مؤمن شبلنجی‌شافعی طبع مصر ومروج الذهب
مسعودی طبع مصر سال هزارو سیصدو چهل و شش و سر العالمین احمد
غزالی تاریخ طبع هزارو سیصدو پنج و روضة الصفأ میر خواند هراتی
سال طابع هزارو سیصدو هفت وتاریخ احمد ابن اعسم کوفی طبع بمبئی
سال هزاروسیصد ومواقف عبدالرحمن عضدی با شرح محقق شریف‌طبع
مصر درسال هزارو سیصدو نود دو و مقاصد تفتازانی طبع‌مصرواستیعاب
ابن عبدالبر وملل ونحل شهرستانی و ابن ابی الحدید عبدالحمید شارح
نهج‌البلاغه طبع مصر و کتاب ینابیع الموده از مؤلفات سلیمان ابن
ابراهیم بلخی قندوزی سال طبع هزارو سیصدو هفت باذن‌نظارت معارف
اسلامبول در مطبعهٔ اختر

و صاحب کتاب مفاتح‌المجبه در ترجمهٔ ینابیع الموده صفحه ده
نقل از پسر صاحب کتاب بنابیع الموده سید عبدالقادر افندی مینماید
گوید پدرم حنفی مذهب نقش بندی مشر بست

راقم گوید صاحب کتاب ینابیع الموده در مقدمه کتاب گوید
کتبیکه محل اعتماد عامه است شش است‌صحیح بخاری و مسلم‌ونسائی
و تر مذی و ابی داود باتفاق محدثین متأخرین و ششمی فابن ماجه
اوالدا رومی اوالمؤاطا در او اختلاف دارند و جمع نمودند مناقب اهل
بیت راکیثری از محدثین تالیف نمودند کتب علیحده مثل مناقب احمد
ابن حنبل و نسائی و نزول القران ابو نعیم حافظ اصفهانی و فرائط
السمطین محمد ابن ابراهیم شافعی ومسند فاطمه علی ابن عمر دارقطنی
و فضائل اهلبیت ابوموفق ابن احمد ابن حنفی و مناقب علی ابن محمد
معروف بابن مغازلی شافعی و فصول‌المهمهٔ‌علی‌ابن احمد‌مالکی‌انتهی

باب اول مناقب فاطمه علیها السلام

قوله تعالی فی سورة الاحزاب آیه ۲۲ انما یرید و الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً

محمد نیشابوری گوید در تفسیر آیه اهل بیت اهل عباء پیغمبرند و آن فاطمه وحسن و حسین و علی است و بیضاوی گوید و یطهرکم عن المعاصی و محقق شریف در شرح مواقف گوید از جمله از تطهیر در آیه دروغ نگفتنی است یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین راست گویند و ابن حجر در صواعق گوید مفسرین بر آنند که این آیه نازل در بارهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین است و در روایت دیگر وارد شده بدرستیکه رسول خدا فرمود بعد تطهیراً انا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم و عدو لمن اعداهم انتهی وعمر زمخشری در کشاف در تفسیر آیه مباهله گوید لا دلیل اقوی من هذا علی فضل اهل الکساً و هم علی و فاطمه و الحسنان و در صحیح بخاری باسناده عن المسور بن محرمه ان رسول الله قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی فاطمه پارهٔ من است کسیکه غضب در آورد او را مرا بغضب در آورده و ایضاً در صحیح بخاری باسناده قال النبی (ص) فاطمه سیدة نساء اهل الجنة ودر صحیح مسلم باسناده قال النبی (ص) انما فاطمه بضعة منی یوذینی من اذاها و یسرنی ما اسرها پیغمبر (ص) فرمود فاطمه پاره من است آزرده مینماید مرا کسی که آزرد فاطمه را وخوشحال مینماید مرا چیزیکه خوشحال نمود او را و در صحیح ترمذی باسناده عن المسور قال (ص) انها بضعة منی یریبنی ماارابها و یؤذینی ماء اذاها و در صدر حدیث در کتاب مذکور اسم فاطمه ذکر شده ضمیر راجع باسم اوست و ایضاً در کتاب ترمذی

عن ابن زبیر انما فاطمه بضعة منی یوذینی ما أذاها و ینصبنی ما انصبها نصب در لغت بمعنی بلندنمودن است و در صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه عن صبیح مولی ام سلمه و زید ابن ارقم قالا ان رسول الله قال لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و در کتاب ینابیع الموده عن ابی سعید الحذری مرفوعاً سیدة نساء اهل الجنة فاطمه و عن المسوربن محترمه سمعت رسول الله یقول فاطمه و بضعة منی یؤذینی ماء اذاها و یریبنی مارابها و فی الصواعق المحرقه صفحه ۱۱۳ گوید اخرج ابوبکر فی الغیلانیات عن ابی ایوب ان البنی (ص) قال اذاکان یوم القیمة نیادی من بطنان العرش یا اهل الجمع نکسو ارؤ سکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه نبت محمد علی الصراط فتمرو مع سبعین الف جاریه من الحور العین

ابوبکر یکی از رجال حدیث از طریق عامه است نقل مینمایداز ابوایوب بدرستیکه پیغمبر (ص) فرمود وقتیکه روز قیامت شد منادی از باطن عرش ندا میدهد ای اهل جمع که عبارت ازاهل محشر باشدپائین بیاورید سر های شما را و به بندید چشمهای شما را تاآنکه بگزردفاطمه دختر محمد ازپل صراط پس مرورمینماید فاطمه ع با هفتاد هزارازحور العین بابدوم مشتمل برفصولیست فصل اول درقدح ابوبکراست وآنچند وجه است اول آنکه آرزد زهراء بتول ع را بیان آن توقف دارد بر ذکر احادثیکه در صحیح بخاری نقل شده حدیث اول در کتاب خمس عن عایشه اخبرته ان فاطمه بنت رسول الله سئلت ابابکر ان یقسم لها میر اثهاما ترك رسول الله علیه فقال لها ابوبکران رسول الله قال لانورث ما ترکنا صدقه فغضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرته حتی توفیت بعد رسول الله ستة اشهر

حدیث دوم در صحیح بخاری در اواخر غزوهٔ تبوك عن عایشه ان فاطمه بنت رسول‌الله انی اتی ابوبکر تسئاله میر اثهامن رسول الله مما افاء الله علیه بالمدینه و فدك و ما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله قال لا نورث ما ترکنا صدقه فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئاً فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذالك فهجرَ فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی ٤ لیلا و لم یاذن بها ابابکر و صلی علیها حدیث سوم در صحیح بخاری کتاب الفرائض فی قوله تعالی یوصیکم الله فی اولاد کم ان فاطمه و العباس ائتیا ابا بکر یلتمسان میراثهما من رسول الله فقال لهما ابوبکر سمعت رسول‌الله یقول لانورث ما ترکنا صدقه . فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت

و صاحب روضة الصفا در جلد دوم از کتاب خود گوید ورقهٔ که رسول خدا در بـارهٔ فدك نوشته بود که مال زهراست وقتیکه زهرا بخانه ابوبکر رفت ورقه را با بوبکر نشان داد

وجه استدلال در قدح ابوبکر آنست در حدیث اول داشت وقتیکه درخواست ارث نمود زهرا از ابوبکر و باو نداد فغضبت فاطمه فلم تکلمه یعنی پس غضب نمود فاطمه و حرف نزد با ابوبکر و در حدیث دوم و سوم داشت مهجور گردید فاطمه از ابوبکر و سبب مهجور شدن بغض فاطمه بود و در اخبار سابقه نقل نمودیم رسول خدا فرمود فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی یعنی فاطمه پارهٔ من است کسیکه او را بغضب در آورد مرا بغضب در آورده است و در حدیث دیگر فرمود فاطمه پارهٔ از من است اذیت مینماید مرا چیزی که اذیت نماید فاطمه را و غیر آن از احادیث سابقه و ابوبکر بجهت منع ارث از فاطمه آزرد آن معصومه را و وجدانی هر ملل است منع از تصرف در اموال شخصی صاحب مال

بغض غاصب رادردل میکرد وآزردن زهراء آزردن پیغمبر(ص) وخدااست وچنین کسی ملعون است ومستحق عذابست بحکم قرآن کما قال الله(ص) فی سورة احزاب آیه ۲ و الذین یؤذون الله و رسوله اولئك لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذاباً مهیناً

ترجمه

کسانیکه اذیت مینمایند خدا ورسول خدا را آنجماعت را لعن خدا است ایشان را در دنیا و آخرت و مهیا است از برای ایشان عذاب مهین

قدح دوم

فاطمه در مدعای خود راجع بارث صادقه بود بحکم آیهٔ تطهر کماآنکه قبلا تذکر داده ئیم از جمله از طهارت دروغ نگفتن است و ایضا رد بینهٔ فاطمه که علی وحسن وحسین باشند رد آیهٔ تطهیر است چه آنکه آنها هم آیهٔ تطهیر دربارهٔ ایشان وارد شده بود وام ایمن که جزء بینه بود پیغمبر او را مدح نمود و فرمود ام ایمن از زنهای بهشت است وعلاوه درخواست شاهد اززهرا بی وجه بوده چهآنکه زهراراجع بفدك ذوالید است و کذب ابوبکر معلوم شود بآیات قرآنی آیهٔ اولی قوله (تعالی)وورث سلیمان داودا گرارلاد انبیا ارث نمی بردندچراسلیمان از داود ارث برده آیهٔ دوم حکایت مینمایدخداوند ازذکریای پیغمبر(ص) که او گفت فهب لی ولیاً یرثنی ویرث من ال یعقوب ملخص ترجمهذکریا(ع) درخواست نمود از خدا باو اولادی بدهد که ارث از خود وازآل یعقوب ببرد (ویحی را بادداد)آیهٔ سوم راجع بمطلق ارث للذکرمثل حظ الانثین) و نزاع فاطمه با ابوبکر درزمین فدك بوده اما شرح حال فدك یاقوت حموی درکتاب مراصد گوید آن قریه است درحجاز بین آنقریهومدینه دو روز وبعضها گفته اند سه روز راهاست وخداوند بخشید به پیغمبر و

آن زمین بصلح گرفته‌شده‌بود ودر آن قریهٔ فدك چشمهای است‌ودرخت خرما انتهی و ابوسعید خدری گوید وقتیکه نازل شد وات ذی القربی حقه اعطی رسول الله فاطمه فدکاً و صاحب روضة المصفاء در جلد دوم صفحه ۱۳۵ گوید فدك از قصای‌قلاع خیبر بوده پنجهزار درهم قیمت‌زمینها بوده و در تاریخ مستقصی مذکور است که حضرت رسالت پناه‌بسوی‌فدك امیرالمؤمنین را فرستاد ومصالحه بردست او واقع شد وحوایط خاص از آن رسول باشد جبرئیل فرود آمد گفت‌حقتعالی‌میفرماید‌حق‌خویشان را را بده رسول خدا فرمود که خویشان کیانند وحق شأن چیست جبرئیل گفت حایط فدك را بزهرا بده وآنچه از آن خدا و از آن رسول خدا هم درفدك بوده باشد وپیغمبرفاطمه را بخواند وبرای اوحجتی نویشت وآن وثیقه بودکه بعداز وفات پیغمبر پیش ابوبکر برد این کتاب رسول خدا استکه برای من‌وحسن‌وحسین نوشته است انتهی

قدح سوم

ابوبکر مدتی در کفر وعبدهٔ صنم بوده و کافر ظالم است و ظالم لیاقت امامت که آنمنصب خدائی است نخواهد بود واما کافر بودن ابوبکر از متواترانست وهرکه ترجمه ابوبکررا نوشته تذکرداده که آن‌کافر بوده‌ازجمله‌سیدمؤمن‌شبلنجی‌شافعی صاحب‌کتاب نورالابصار گوید ابوبکر درسن سی وهفت سالگی ایمان آورده انتهی واماکافربودن‌ظالم قولی تعالی ان الشرك لظلم عظیم وایضا قوله تعالی الکافرون هم الظالمون

واما عدم لیاقت

ظالم امامت را درخواست ابراهیم (ع) است ازخداوند برای نژاد خود خداوند چونکه بعلم ازلی میدانست همهٔ نژاد آن مؤمن مادام‌العمر نخواهد بود بلکهٔ زمرهٔ کافر خواهند بود فرمود نایل نشوند بآن ولایت

عهد را ظالمون کمافی قوله تعالی در سورهٔ بقره انی جاعلك للناس اماماً قال من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین ترجمه خداوند فرمود بدرستیکه من قرار دهنده هستم تورا پیشواء از برای مردمان ابراهیم (ع) گفت پیشوای را از نژاد من قرار ده خداوند فرمود نرسند عهد مرا ستمکاران •

توضیح مطلب

ذریهٔ و نژاد ابراهیم پیغمبر (ع) یا همه مادام‌العمر کافر بودند یا مدتی کافر و بعد مؤمن و بعد کافر ویا مادام‌العمر مؤمن بودند غیر از اخیر اطلاق آیه یعنی عدم نیل بولایت شامل است و بعبارة الاخری انا ماً اگر شخص متلبس بکفر گردد لایق ولایت عهد نیست و مثل وجوب اجرای حد بر زانی و زانیه و سارق است اگر چه مبدء منقضی شده باشد •

و بیضاوی

درتفسیر آیه گوید الامامة امانة من الله وعهده والظالم لایصلح لها و انما ینا لها البررة الاتقیا ترجمه پیشوای از جانب خداست و عهدیست از طرف خدا ستمکار صلاحیت ندارد امامت را جزء از آن نیست میرسد آن پیشوای را شخص خوب و پرهیز کار وزمخشری در کشاف هم باین معنی تقریر نموده •

قدح چهارم

بعد ازخود عمر رااستخلاف نمودو حال آنکه سنیها عقیده دارند رسول خدا کسیرا خلیفه ننمود و مسلمانها باید خودشان تعیین خلیفه نمایند حجةالاسلام غزالی در اواخر احیاءالعلوم باب چهارم گوید ولما ثقل ابوبکر و ارادالناس منه ان یستخلف فاستخلف عمر فقال الناس استخلفت

غاينا فظاً غليظاً فما ذاتقول لربك انتهى ماخص ترجمه نزديك مرك ابوبكر شد و اراده نمودند مردمان از آن جانشين خود جانشين قرار دادعمر را پس مردمان گفتند خليفه نمودى برما بد خلق و سنگين دل را پس چه ميگوى جواب پروردگار تو را و در صحيح بخارى باب جنائز باسناد خود نقل مينمايد پيغمبر فرمود انمايرحم الله من عباده الرحماً و شخص فظ غليظ القلب از رحمت خدا دور است •

قدح پنجم

فرار از جهاد نموده و فرار از جهاد از گناهان كبيره است وصاحب آن مستحق آتش جهنم است و اما فرار از جهاد علماء در مسودات خود تذكر داده اند از جمله صاحب روضة الصفاء در جلد دوم ص ۹ گويد در روز احد بغير از علي وابودجانه و سهل ابن حنيف كسى نزد پيغمبر نماند ابوبكر و عمر ايشان نيز بگوشهٔ رفته بودند و در روز سوم از جنك آمدند خدمت حضرت رسول در بعضى از اخبار آمده است عثمان ابن عفان با دو كس ازجنگاه بيرون رفتند بعد از سه روز آمدند انتهى

از جمله عضوى در مواقف مقصد پنجم قال العاشره (فى مناقب على) قوله ص بعد مابعث ابابكر و عمر فرجعا منهزمين قال لاعطين الرايه اليوم رجلا يحب الله و رسوله فاتى علياً صاحب مواقف در مناقب دهمى على (ع) گويد بعد از آنكه ابوبكر و عمر فرار نمودند پيغمبر فرمود هر آينه بدهم علم را مردى را كه دوست داشته باشد خدا و رسول خدا او را پس علم را داد بعلى (ع) و متواتر است اين قضيه در جنك خيبر بوده كه ابابكر و عمر از جنك فرار نمودند و محقق شريف در شرح مواقف در باب دهم گويد ان النبى (ص) بعث ابابكر اولا فرجع منهزما

بعث‌عمر فرجع کذالك‌فغضب‌النبی (ص)از فرارابوبکر و عمر پیغمبر ص غضبناك گردید ٭

و اما فرار از جهاد مستحق آتش جهنم است

قوله تعالی فی سورة انفال یا ایهاالذین امنوا اذالقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم و من یولهم یومئذدبره‌الامتحرفالقتال‌اومتحیزا الی فئة فقد باء بغضب من‌الله و ماوه جهنم و بئس‌المصیرملخص ترجمه خطاب بمجاهدین وقتیکه ملاقات نمودید با کفار پشت از جهاد ننمائید و کسیکه پشت از جهاد نمود مبتلا بغضب خدا و منزل چنین شخصی جهنم است ٭

قدح پنجم

سنیها عقیده بعمر دارند و عمر گفت بیعت ابوبکر اتفاقی بوده کما آنکه در صحیح بخاری باسناد خود نقل مینماید از جمله فقرات خطبه آنست انما کانت بیعة ابوبکر فلتة الاوانها کانت کذالك‌فاقتلوه و لکن الله و قی‌شرها

قدح شیشم

قصاص ننمود خالدبن ولیدرادرقتل مالك ابن نویره و زنی‌محسنه که در همانشب بازوجهٔ مالك نمود و محقق شریف در شرح مواقف‌باب چهارم گوید سبب کشتن مالك‌ابن نوبره طمع در عیال او نموده بود

قدح هفتم

مشمول لعن پیغمبر واقع شد چه آنکه آنحضرت اسامةابن زید را سرکردهٔ لشکر قرار داده بروند بجنك کفار و اسامه در بیرون‌مدینه معسکر ساخته ابوبکر و عمر و عثمان مامور برفتن بودندصاحب‌روضة الصفا در جلد دوم ص ۱۷۳ گوید و اسامه موضع جرفرا منزل ساخت

تا سپاه در آنجا مجتمع کردند و از موقف نبوت فرمان واجب صادر گشت که صدیق و فاروق و ذی‌النورین و عیز هم در آنسفر با اسامه موافقت نمایند انتهی و فرمود نفذوالجیش اسامه و لعن نمود کسیکه مخالفت نماید از جیش آن و لفظ لعن را صاحب ملل و نحل شهرستانی بدین گونه نقل مینماید لعن‌الله من تخلف عن‌جیش اسامه

قدح هشتم

دست چپ سارق را برید و حال آنکه اول دست راست است امام فخر در جلد اول از تفسیر گوید کسیکه مستحق لعن است صاحب گناه کبیره است و مرتکب گناه کبیره ظالم است مؤلف گوید خداوند گوید در قرآن شریف الالعنةالله علی‌القوم‌الظالمین و گناه کبیرهٔ ابوبکر را ثابت نمودم از جمله ازردن زهر است که آیهٔ تطهیر درباره او نازل شده ازجمله فرارازجهاد است در احدوخیبر ومخالفت جیش اسامه است وسنیها اقامهٔ ادلهٔ نمودندبرای خلافت‌ابوبکر بوجوه

اول اجماع

جواب از اجماع آنست دستهٔ از معظم مسلمانها در مدینه حاضر بودند در سقیفهٔ بنی‌ساعده در حلقهٔ بیعت حاضر نشدند و آن مخالفین اجماع کسانی بودند بعضیهاآیهٔ تطهیر در باره آنها نازل شد باتفاق علماء مثل امیرالمؤمنین علی (ع) و حسن و حسین و فاطمه (ع) کماآنکه قبلا تذکر دادیم و زمرهٔ بودند پیغمبر (ص) مدح نمود آنهارا

و ازکتب سنیان ۲ مخالفین اجماع را نقل مینمائیم

اول حجة‌الاسلام‌غزالی

در کتاب‌سرالعالمین مقالهٔ چهارم‌در بطلان خلافت ابوبکر گوید خطاب بعلماء عامه فاذاتعلقکم بتاویل‌النصوص فعدتم الی‌الاجماع و هذا منقوض ایضاًفان عباس و اولاده و علیاً و زوجته و اولاده لم‌یحضر واحلقة

البیعة و خالفکم اصحاب فی مبایعة الخزرجی انتهی و خزرجی سعدالعباده است که دستهٔ باو مایل بودند در امر خلافت بعضها گویند در آن روز هلاك شد.

دوم

ابن قتیبه صاحب کتاب السیاسه و الامامه گوید هجده نفر بیعت ننمودند و رافضی وشیعهٔ علی شدند مثل مسلمان و ابوذر و مقداد و عماروخالدین سعیدابن العاص و بریدهٔ اسلمی و ابی ابن کعب و حزیمهٔ ذوالشهادین و و ابوالشبم ابن یتهان و سهل ابن حنیف و عثمان ابن حنیف وابوایوب انصاری و جابربن عبدالله و سعدابن عباده و قیس ابن سعدو عبدالله ابن عباس و غیره .

سوم

عضدی صاحب مواقف در مقصد چهارم گوید عباس و اولاد آن با علی بودند . وزبیر با آن شجاعت با علی بود شمشیر کشید گفت به خلافت ابوبکر راضی نیستم و قال ابوسفیان ارضیتم یابنی عبد مناف ان یلی علیکم تیمی والله لاملان الوادی خیلاو رجلا و کرهت الانصاری خلافت ابوبکر فقالو منا امیر و منکم امیر انتهی

چهارم .

شارح مقاصد تفتازانی گوید اول تردد در بیعت ابوبکر درانصار شده گفتند منا امیر و منکم امیر انتهی .

پنجم

احمدبن اعثم کوفی در اول کتاب خود گوید در شرح حالات ابوبکر چون مردمان بیعت کردند ابوبکر علی ابن ابیطالب را خواست بمجمع حاضر شد گفت سبب خواستن من چیست عمر گفت بیعت باابوبکر

نما علی (بعد از ذکر مرحجات در بارهٔ خود) علی بیعت ناکرده از مجلس بازگشت ·

ششم

صاحب حبیب‌السیر غیاث‌الدین در جزو چهارم از کتاب (ص)۱۰٤ گوید در بیعت ابوبکر فرقهٔ از اهل اسلام گفتند ما با هیچ کس بیعت نمی‌نمائیم مگر باعلی(ع) و اکثر بنی‌هاشم و سلمان فارسی و عمار یاسر و مقداد بن اسود وخزیمة ثابت ذوالشهادتین و ابوذر غفاری و جابر ابن عبدالله و ابوسعید خدری و بریدة ابن الحصیب الاسلمی از آن جمله بودند و ایضاً در این جزو کتاب گوید جمع از تاریخ بر آنند در روز دوم از بیعت ابوبکر مجمع ساختند علی را طلبداشتند عمر گفت تو را بدان سبب خواستیم در بیعت موافقت نمائی علی (بعداز ذکر مرحجات در بارهٔ خود) عمر گفت تو را رها نکنم تا بیعت نکنی بالاخره شاه ولایت بی آنکه بیعت نماید مراجعت‌نمود ·

هفتم

صاحب روضة‌الصفاء در جلد دوم‌ص ۱۸۹ گوید چون بشیر ابن سعد بیعت کرد حباب المنذر گفت ای بیشر تورا چه باعث شده و زمرهٔ اهل اخبار بر آنند که سعد مخالفت نموده با ابوبکر بیعت نکرده و ایضاًدر جلد دوم ص ۱۹۵ گوید در بعضی از تواریخ مسطور است در روز دوم از بیعت ابوبکر علی‌ابن ابیطالب را در مجلس حاضر ساختند علی‌فرمود سبب خواستن من چیست عمرجواب‌داد‌تو نیز بیعت‌باابوبکر نمائی‌علی(بعد از ذکر مرحجات در باره خود) عمر گفت تو را رها نکنم تا بیعت کنی علی ناکرده بیعت بازگشته·

هشتم

ابن حجر در کتاب صواعق ص ٦ قال اخرج النسائی و ابویعلی و صححه عن ابن مسعود قال لما قبض رسول الله قالت الانصار منا امیر و منکم امیر انتهی یعنی انصار و مهاجر در خلافت نزاع نمودند

نهم

ابن عبدالبر صاحب کتاب استیعاب گوید سعد وطائفهٔ از خزرج و طائفهٔ از قریش از بیعت ابوبکر تخلف کردند

دهم

صاحب نورالابصار سید مومن شبلنجی ص ۷ گوید و تخلف عن بیعت ابوبکر علی ابن ابیطالب و بنوهاشم و الزبیر ابن العوام و خالدبن سعید و سعد ابن عباده

یازدهم

صاحب مروج الذهب مسعودی ص ٤١٤ گوید بعد از بیعت ابوبکر خرج علی فقال افسدت علینا امور نا فلم تستشر ولم ترع حقنا بعد از بیعت ابوبکر علی (ع) فرمود آیا فاسد نمودی امرهای مارا و استشاره ننمودی و ملاحظهٔ حق مارا ننمودی مؤلف گوید مخالفین اجماع از بیعت دستهٔ بودند آیهٔ تطهیر در باره آنها نازل شد باتفاق علماء مثل علی حسن و حسین علیهم السلام وزمرهٔ بودند که پیغمبر (ص) آنها را مدح نموده مثل ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و اما مدح آنها کما آنکه ابن حجر در حدیث پنجم باسناد خود نقل مینماید قال رسول الله ان الله امرنی بحب اربعة اخبرنی بحبهم قیل یارسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذالك ثلاثاً و ابوذر والمقداد و سلمان و ایضاً در حدیث سی و ششم باسناد خود نقل مینماید ان النبی قال ان الجنة لتشتاق الی ثلاثه علی و عمار و سلمان)

و خواهیم این دو حدیث را در باب سوم از ابن‌حجر نقل نمودباساسهٔ سند و انصاریه با آن دستهٔ معظمی در بیعت مخالفت‌نمودند و تردید داشتند کما آنکه عضدی و صاحب مقاصد نقل نمودیم

و بنی‌هاشم و دستهٔ از قریش مخالفت نمودند پس اجماع در بین نیست و سنیها مدرك اجماع خودشانرا مستندمینمایند بحدیثیکه مجعول است وگویند پیغمبرفرموده‌استامت من جمع نخواهند شدعلی‌خطاء وشاهد کذب آنست اول سایر فرق اسلام که علی (ع) را خلیفه بلا فصل دانند بدلیل نقل و عقل مثل ما معاشر امامیه که امیرالمومنین با یازده نفراز اولاد علی آن را امام میدانم و زیدیه واسماعلیه و فطحیه آنحدیث‌را مجعول میدانند و ثانی آن‌حدیث‌شاهد کذب‌دارد وآن آنست‌محمدابن عبدالله یکی از پیغمبران اولالعزم است یعنی مبعوث بر شرق و غرب عالم است وپیغمبران اولالعزم دو جنبه دارندیکی شریعت ویکی‌امامت که عبارت از تصرف درانفس امت باشد و این دو ودیعه را حق‌سبحان در پیغمبران اول العزم میگذارد و سابقاً تذکر دادیم که بیضاوی یکی ازعلماء سنیها استوزمخشری امامت راچنین‌تعریف مینمایدالامامة امانت من‌الله و عهده‌الخ و باید حق سبحان امانت‌را بتوسط پیغمبرخود بیکی از افراد بشرودیعه بگذارد چه آنکه خالق عباد ملکات بندهٔ خود را از جهت علم و عمل عالم است و عباد مثل خود را از آن دو جهت تمیز نتواند دهد و امت چه کارهٔ مملکنند تا آنکه جمع شوند آن ولایت عهد خدائی را تخصیص در یکفرد از افراد بشر بدهند

وجه دوم

وجه دوم که سنیها تمسك‌نمودند برای‌مدح‌ابوبکر و خلافت‌آن کماآنکه عضدی در مواقف نقل مینماید قال‌النبی لابی بکروعمر هما

سيداکهول‌اهل‌الجنه ماخلی‌النبیین و المرسلین ملخص ترجمه پیغمبر فرمود عمر و ابوبکر بزرك پیراهل بهشتند).

جواب اول

از ملل عالم که قائل توحیدند پرسش مینمایم که ایابهشت جای پیرانست یا آنکه اگر هم در دنیاپیر باشند در آنجا بصورت‌جوان نانند

دوم

حدیث متواتر است که پیغمر فرمودحسن و حسین دو جوانان بهشتند با تواتراین حدیث اولی‌را باید طرح نمود و این حدیث‌در کتب عامه مثل‌صحیح بخاری و غیرآن‌مذکور است و صاحب صواعق‌المحرقه در ص ١١٤ باسنادخودنقل مینماید از ابن مسعودقال (ص)ابنای‌الحسن والحسین سیداشباب اهل‌الجنه و ابوهما خیر منهما و بسندابی‌سعیدایضاً نقل مینماید .

در صحیح بخاری باب ماجاء فی‌صفة‌الجنه‌عن‌ابی‌هریر ان‌رسول‌الله قال‌اول من‌تدخل‌الجنة علی‌صورة القمر لیلة‌البدروالذین علی اثارهم‌کاشد کوکب و بسندديگر ایضاً از ابوهریره نقل مینماید و ایضا در صحیح بخاری عن‌ابی‌حازم عن‌سهل ابن سعدعن النبی‌ص قال لیدخلن من‌امتی الجنة سبعون الف او سبع ماةلایدخل اولهم حتی یدخل اخرهم‌وجو ههم علی‌صورة القمرفی‌لیلة‌البدر ملخص ترجمه اهل بهشت صورت آنها مثل ماه شب چهارده است و مناسبت با پیری ندارد.

وجه سوم

که سنیهاتمسك نمودند برای‌مدح ابوبکرقوله تعالا لقدرضی الله عن‌المؤمنين اذیبایعونك‌تحت‌الشجرة ابوبکرهم‌ازبیعت‌کنندگان بود

جواب

از مسلمات است حکم همیشه تابع عنوانست توضیح آن رضایت حق سبحان بر ایمانست مادامیکه شخص مؤمنست خداوند تعالا اورا راضی است و دوست دارد و زمانیکه کافروفاسق شد راضی نیست و ثابت نمودیم از کتب سنیها ابوبکر اگر دارای ایمان بود از او زایل شد مثل فرار از جهاد در احد و خیبر وازردن فاطمهٔ که ایهٔ تطهیر در بارهٔ او و علی و حسن و حسین نازل شده

وجه چهارم

والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوا باحسان رضی الله عنهم و رضو عنهم وجه استدلال سنیها ابوبکر هم از مهاجرین است .

جواب اول

نیشابوری وزمخشری و بیضاوی وغیر آن گویند آنها ازمهاجرین بودند نماز خواند بدو قبله یعنی بیت المقدس و کعبه و شهید در جنك بدر شدند .

جواب دوم

سابقاً تذکر دادیم رضایت خداو عدم رضایت آن تابع ایمان وعدم اوست و ابوبکر بجهت گناه کبیره ازایمان بیرون رفته .

وجه پنجم

قوله تعالا و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی مراد اتقی ابوبکر است .

جواب اول

واحدی گوید مراد این آیه راجع بابود حدی است راجع بدرخت نخلهٔ

جواب دوم

اتقی که مرتبهٔ افضل پرهیزکاری در عمل باشد و صفی است حاصل شدن آن باتیان او امر الهی از واجبات و مستحبات و ترک نواهی الهی است چه محرمات و مکروهات و ابوبکر مدتی کافر و عبدهٔ صنم بوده و این قضیه متواتر است و علماء در کتب خود تذکر داده‌اند از جمله سید مؤمن شافعی شبلنجی در کتاب نورالابصار ص۷۲ گوید اسلم ابوبکر و هو ابن سبع و ثلثین و عاش فی الاسلام ستا و عشرین و مادامیکه کافر بود در اطاعت خدا نبوده و در حال اسلام ظاهری گناه کبیره از او صادر شد

جواب سوم

از متواترا است که پیغمبر اکرم فرمود در جنك خندق ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و صاحب روضه الصفا باین لفظ نقل مینماید و ابن حجر در صواعق باین لفظ نقل مینماید افضل من عبادة امتی از جمله ثقلین ابوبکر است و از جمله امت ابوبکر است پس چه اتقی است ابوبکر یکضربت علی در روز خندق عبادیة او افضل است از عبادت ثقلین و امت آن پیغمبر (ص) فصل سوم از باب دوم در قدح عمر است و آن وجوه است .

قدح اول

از متواتر است مدتی در کفر بوده عبدهٔ صنم ابن حجر در صواعق گوید قال الذهبی اسلم عمر و له سبع و عشرون سنه و کافر ظالم است امامت که آن ولایت عهد از جانب خدا است کما آنکه از بیضاوی نقل نمودیم اگرچه یکوقت شخص کافر باشد اطلاق آیهٔ لاینال عهدی الظالمین شامل است .

قدح دوم

اراده نمود در خانهٔ زهراء و علی (ع)السلام را آتش زندوحال آنکه فاطمه و علی ع وحسن‌وحسین که آیهٔ تطهیر و مباهله‌و مودة فی‌القربی درباره آنها نازل شده درآنخانه بودند و اکثر بنی‌هاشم که مدح در بارهٔ آنها از پیغمبر صادر شده بودند در آنخانه داستانرا از علمای ~~شیعه~~ نقل مینمایم

اول طبری

قال اتی‌عمرابن‌الخطاب بمنزل علی فقال‌والله لاحرقن علیکم او لتخرجن‌للبیعة •

دوم

محمدواقدی‌قال‌ان عمرجاءالی‌علی‌فی‌عصابةفمنهم اسیدابن‌الحصین و سلمة ابن اسلم فقال اخرجوا اولنحرقن‌فیها •

سوم

ابن خزابة در کتاب عزر گویدزیدابن اسلم گفت من ازجماعتی بودم که‌هیمه مکشیدم با عمر بسوی خانهٔفاطمه دروقتیکه علی‌واصحابش امتناع از بیعت می نمودند پس عمر گفت‌فاطمه را بیرون فرست‌آنانکه در خانهٔ تواند والاخانه را و هرکه در اوست بسوزانم .

چهارم

ابن عبدریه گوید که علی و عباس در خـانه بودند که ابوبکر گفت عمررا برو بیاور ایشان‌رااگر ابیاکنند مقاتله کن‌فاقبل بقبس‌من‌نار علی ان یضرم علیهم‌النار فلقیه فاطمه فقالت یابن‌الخطاب اجئت لتحرق دارنا قال‌نعم

پنجم

صاحب کتاب محاسن که از بزرگان علمای سنیها است

ششم

صاحب کتاب انفاس الجواهر

و عبارت این دو نفر مثل عبارت ابن‌عبد ربه است

هفتم

ابن ابی‌الحدید حنفی شارح نهج‌البلاغه در جزو ششم نقل مینماید

هشتم

ابراهیم سیار نظام گوید عمر گفت بسوزانید خانه علی و کسانیکه در او هستند و چیزیکه در خانه است مؤلف گوید خانه علی فاطمه و حسن و حسین و اکثر بنی‌هاشم بودند و خواهیم در قدح دوم عبارت نظام را نقل نمود .

قدح دوم

بزد فاطمهٔ معصومه را تا آنکه محسنی که با و حامل بود سقط گردید کما آنکه صاحب کتاب ملل و نحل شهرستانی که از سنیها است نقل مینماید در کتاب خود طبع کتاب سال هزار و دویست هشتاد هشت (ص) ۲۶ سطر ۲ از ابراهیم نظام ان عمر ضرب بطن فاطمة حتی القت المحسن من بطنها و کان یصیح احر قوا ها بمن فیها و ما کان فی الدار انتهی

قدح سوم

تخلف نمود از جیش اسامة ابن‌زید و مشمول لعن پیغمبر گردید چه آنکه عمر هم مامور بجنگ رفتن بود کما آنکه در قدح ابوبکر نقل نمودیم.

قدح چهارم

در مرض موت به پیغمبر گفت هذیان میگوید درد بر آنجناب مستولی

گردیده و غزالی در مقالهٔ چهارم از کتاب سر العالمین گوید ولما مات رسول‌الله قال قبل مماته ائتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها ای الخلافه) من بعدی قال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل یهذ •

و صاحب روضة الصفاء

در جلد دوم ص ۱۷٦ سطر ۱۹ گوید عمر گفت درد والم به پیغمبر مستولی شده قرآن درمیان ما است مارا پسندیده است •

قدح پنجم

فرار از جهاد نمود در احد و خیبر و فرار از جهاد از گناهان کبیره است مستحق آتش جهنم است شرح آن در حالات ابوبکر گذشته •

قدح ششم

امر نمود برجم مجنونهٔ یعنی او را حد جاری نمایند علی امیر المؤمنین اورا منع نمود کما درصحیح بخاری باب لا یرجم المجنون وقال علی (ع) لعمر اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیق وعن الصبی حتی یدرك ملخص ترجمه قلم تکلیف از آن طائفه برداشته شده

قدح هفتم

امر نمود برجم حامل داستانرا عضدی شافع در مواقف وشارح آن محقق شریف در مقصد پنجم چنین نقل مینمایند ولانه ای علیاً نهی عمر عن رجم من ولدت لستة اشهر قال المحقق الشریف و نبه علی ان قوله تعالا والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین مع قوله تعالا وحمله و فصاله ثلثون شهراً یدل علی ان اقل الحمل سته اشهر و نهاه ایضاً عن رجم الحامل التی اقرت بالزنی وقال علی (ع) انکان لك سلطان علیها فماسلطانك علی مافی بطنها فقال عمر فی کل واحدة من القضیتین لولا علی لهلك

عمر انتهی کلام عضدی و محقق الشریف

مولف گوید

در اینجا دو مطلب نقل مینمایند اول زنی بعداز ازدواج بعداز شش ماه متولد شد عمر خیال نمود که مدت حمل نه ماه است پس سه ماه بحرام حامل بود علی (ع) بدو آیهٔ قرآن شریف ثابت نمود که اقل حمل شش ماه دوم زنی بحرام حامل شد در حال حمل عمر میخواست حد زنی راجاری نماید امیرالمؤمنین فرموداگر مسلط بر آن زن حامل داری تسلط بر حمل نداری چه آنکه بجریان حد حمل سقط خواهد شد و آن تقصیری ندارد .

قدح هفتم

حج تمتع و متعهٔ زنانرا حرام نمود و گفت متعتان كانتان علی عهد رسول الله و انا احرمهما و حال آنکه حج تمتع ومتعهٔ زنان در زمان پیغمبر بوده و در صحیح بخاری از اسلمهٔ ابن اکوع نقل شده که حضرت پیغمبر ص اجازه داده است بمتعهٔ زنان٭

فصل چهارم از باب دوم

در قدح عثماابن عفانست و آن حند وجه است ٭

اول

مدتی در کفر بوده و امامت که ولایت عهد خداست نایل نخواهد شد ٭

دوم

امر نمود قرآن شریف را بسوزانند کما آنکه در صحیح بخاری باب جمع القرآن باسناده فی حدیث طویل فارسل عثمان الی حفصه ان ارسلی الینا الصحف ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیك فارسلت بها

حفصة الی عثمان فامر زید ابن ثابت و عبدالله ابن زبیر وسعدبن العاص و عبدالرحمن ابن الحارث فنسخوها فی المصاحف وارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق ماخص ترجمه امر نمود قرآنرا بسوزانند و قرآن خود رااشتهار داد واحمدابن اعثم کوفی گوید ص١٤٨ بعد از آنکه اهل کوفه ومصر و بصره بمدینه آمدند و جمع دیگر از مهاجر و انصار میان ایشان و عثمان نقار بود دربارهٔ یکدیگر مشورت نمودند که یا عثمانرا عزل نمایند و یا بکوشند واین سخن را بعثمان رسانیدند درب را بست بر بام رفت گفت ایمردمان از من چه میخواهید گفتند کتاب خدارا پاره پاره نمودی و سوختی الخ انتهی و فاضل رافعی در کتاب اعجاز القرآن گوید عثمان فرمان داد غیر از نسخهٔ خود همهٔ قرآنرا سوزانیدند ٠

قدح سوم

حکیم ابن العاص که طرید رسول خدا بود و آنحضرت تبعید بطائف نمود و عثمان در زمان ریاست خود بمدینه آورد پیغمبر زنده و مرده ندارد از آوردن آن آنحضرت از رده گردیده قال الله تعالی والذین یؤذون الله ورسوله اولئك لعنهم الله فی الدنیا والاخره واعدلهم عذابا مهیناً

و اعثم کوفی

گوید وقتیکه مسلمانها دور او جمع شدند گفتند چرا حکیم ابن العاص را بمدینه آوردی جواب داد ص ١٤٧ اما حدیث حکیم ابن العاص بسبب حرکات ناهنجاریکه ازاو نسبت بحضرت رسالت سرزده آنحضرت را آزرده ساخته او را از مدینه بیرون کرده و بجهت قرآنیکه با من داشت بمدینه آوردم انتهی

قدح چهارم

عمار یاسر را امر کرد غلامان خود او را بزنند خود پیش رفته او را لگد زد آنجناب بفتق مبتلا گردید کما آنکه اعثم کوفی و سایر علماء در ترجمهٔ حالات او تذکر داده اند و پیغمبر اکرم او را مدح فرموده امامدح آن در کتب علماء مظبوط ازجمله ابن حجر درصواعق درحدیث سی و نهم گوید اخرج الترمذی والحاکم ان النبی ص قال الجنة لتشتاق الی ثلاثة علی ع وعمار وسلمان

قدح پنجم

آزرد ابوذرغفاری را وحال آنکه پیغمبر ص او را مدح نموده اما آزردن آنجناب اعثم کوفی گوید عثمان امر کرد بمعویة که درشام بود ابوذر را برشتر بدخوی سوار نماید ودلیل بدخوی همراه نماید تا بمدینه برساند وقتیکه ابوذر وارد مدینه شد رانهای ابوذر زخم شده او را تبعید بربذه نموده انتهی

اما مدح ابوذر

ابن حجر درصواعق درحدیث پنجم از مناقب امیرالمؤمنین گوید اخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریدة قال قال رسول الله ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی بحبهم قیل یارسول الله سمهم لنا قال علی ع منهم یقول ذالك ثلاثاً و ابوذر والمقداد وسلمان

قدح ششم

فرار از جهاد نمود و آن ازگناهان بزرك است ومستحق آتش جهنم است تقریر آن درحالات ابوبکر گذشت ودرصحیح بخاری درکتاب مغازی باب قوله ص ان الذین تولوا منکم یوم التقا الجمعان باسناده قال جاء رجل حج البیت فرئی قوماً جلوساً فقال من هولاء القعود فقالوا

قریش فقال من الشیخ قالوا ابن عمر فاتاه فقال انی سائلك عن شیئی انحدث قال انشد الی الحرمت هذالبیت انعلم ان عثمان ابن عفان فریوم الاحد قال نعم

ملخص ترجمه

مردی سئوال نمود از عبدالله عمر آیا عثمان فرار از جهاد نمود درروز احد جواب داد بلی

فصل پنجم از باب دوم

در قدح معویة است وآن وجوه است اول مدتی ~~است که~~ در کفر بوده وخلافت و امامت که امانت ازطرف خداست نایل نخواهدشد

قدح دوم

سعایت نمود در بارهٔ ابوذر غفاری نزد عثمان و او را بر شتر بد خوی سوار نمود ووارد مدینه که گردید رانهای او زخم گردید کما اینکه قبلا دانستی

قدح سوم

اقامهٔ جنك نمود با امیر المؤمنین علی ع وجنك صفین ازمتواترانست و حال آنکه آیهٔ تطهیر در بارهٔ آنحضرت و فاطمه و حسن و حسین وارد شده و پیغمبر فرمود انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم باب اول رجوع شود

و ابن حجر در صواعق در حدیث شانزدهم در مناقب علی ع گوید اخرج ابویعلی والبزازعن سعدابن ابی وقاص ق ل قال رسول الله من اذا علیا فقد آذانی

قدح چهارم

اقامهٔ جنك نمود با حسن ابن علی و حال آنکه آیهٔ تطهیر در بارهٔ.

او نازل شده و پیغمبر فرمود ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه

قدح پنجم

بتوسط مروان‌الحکم زهر فرستاد بتوسط جعده بحسن ابن علی خورانید و سبب قتل او گردیدوصاحب روضه الصفاءدرترجمه حسن‌ابن علی تذکر می‌دهد و گوید پنج مرتبه او را زهر داده

قدح ششم

عمار یاسر که مدح در باره آن از پیغمبر خدا رسیده‌درجنك او کشته شده و صاحب اصابة‌المخرقه در ترجمهٔ عمار و اعثم کوفی و صاحب روضة‌الصفاء در گذارشات امیرالمومنین ع نقل می نماید که رسول خدا فرمود بعمار یقتلك فئة‌الباغیه پس معاویه و لشگر آن طائفه ظلم کنندگان بودند که عمار در جنك او کشته شده

فصل ششم از باب دوم

در قدح یزید است اول سبب قتل حسین ابن علی گردیدداستان کربلا از متواترانست و پیغمبر فرمود حسن و حسین دوجوانان اهل بهشتند و فرمود.انا حرب امن حاربهم و سلم امن سالمهم قدح‌دوم‌چوب خیزران برلب و دندان آنحضرت زد · ابن حجر در صواعق در خاتمهٔ کتاب خودگوید المشهور جاء رأس الحسین جمع اهل الشام و جعل ینکت رأسه بالخیزران و ینسدا بیات‌ابن زبعری و قال ابن الجوزی فیما حکاه سبطه عنه لیس العجب من قتال ابن زیاد للحسین و انما العجب من خذلان یزیدو ضربه بالقضیب ثنایاه الحسین‌وحمله‌آل‌الرسول سبایا علی اقتاب‌الجمال

قدح سوم

شرابخوار و تارك‌الصلوة و غیر آن از منهیات شرع بوده قال ابن حجر اخرج الواقدی من طرق ان عبدالله ابن حنظله قال والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان ترمی‌الحجارة من السماء انه رجل ینکح امهات الاولادو البنات والاخوات و یشرب الخمر و یدعی الصلوة

قدح چهارم

فجایع نمود در مدینه بفرستادن لشگر خود و قال ابن حجر فی‌الصواعق فی باب الصحابة فی خاتمة الکتاب و قد نقلا بن الجوزی صنف القاضی ابویعلی کتابا ذکر فیه من یستحق اللعن و ذکر منهم‌یزید ثم ذکر حدیث من اخاف المدینه بجیش و الحدیث الذی ذکره رواه مسلم و وقع من ذالك من القتل والفساد العظیم و السبی واباحة المدینه ما هو مشهور حتی فض نحو ثلثماة بکر و قتل من الصحابة مثل ذالك و من قراء القرآن نحو سبعماة و از فرستادن یزید لشگر خود را در مدینه بکارت سیصد دختر برداشته شده و سیصد نفرصحابه کشته شدند و هفتصد نفر قاری قرآن مقتول شدند

قدح پنجم

هتك حرمت کعبه نمود چه آنکه ابن زبیر پناه بخانهٔخدا برده بود میخواست او را در اطاعت خود در آورد بتوسط سنگ‌منجنیق‌خانه خدا را خراب نمود

فصل هفتم

در قدح خالدابن ولید است قدح اول مالك‌ابن نویره یکی از افراد مسلمانها بود اورا بقتل رسانید قدح دوم باعیال او در همان شب زنی نمود عضدی شافعی درمقصد چهارم از مواقف وشارح آن محقق

شریف داستان را چنین نقل مینمایند و انکر عمر علیه ای ابو بکر عدم قتل خالد بن الولید حیث قتل مالك ابن نویره قال محقق الشریف و هو مسلم و طمعاً فی امر ئته لجمالها و لذالك تزوج زوجته من لیلته و ضاجعها فاشار عمر بقتله قصاصاً فقال ابو بکر لا اغمد سیفاً شهره الله علی الکفار و قال عمر لخالد لان ولیت الامر لاقیدناك به انتهی کلام عضدی و محقق الشریف

ملخص کلام آنها

خالد مالك پسر نویره را کشت و آن مسلمان بودو باعیال آن در همان شب زنی نمود و سبب قتل خالد مالك را طمع در عیال او داشت و بوصل آن رسید و عمر اشاره نمود بابوبکر اورا قصاص نماید ابو بکر گفت من در غلاف نمی اندازم شمشیر یکه خداوند برهنه نموده بسوی کافران و عمر گفت بخالد ابن ولید اگر من برباست رسیدم خواهم تو را قصاص نمود راقم گوید آیهٔ قصاص النفس بالنفس تخصیص نخورده

و مالك ابن نویره

یکی ازمسلمانهائی بود زکوة مسلمین بنی یربوع را جمع آوری می نمود وقتیکه خالد بن ولید از طرف ابو بکر مأمور گردید زکوة را در قبیلهٔ اعراب جمع آوری کند و سفارش داد در هر قبیلهٔ بانگ اذان شنیدی معامله اسلام نما با آنکه مالك گفت من مسلمانم و کسانیکه باخالد بودند گفتند ما الحال بانك اذان میشنویم اعتنا ننمود مالك را کشت صاحب حبیب السیر نبیرهٔ روضة الصفا نقل ازیافعی میکند و گوید بعد از جدا نمودن سر مالك خالد اورا زیر طعام دیك گذاشته طعام بجوش آمد هنوز سر مالك مشتعل بود انتهی

قدح سوم

پیغمبر ص راجع بقتل اسرای بنی جذیمه دو مرتبه فرمود من

بری هستم از فعل خالد کما آنکه در صحیح بخاری در کتاب مغازی باسناده عن سالم عن ابیه قال بعث النبی ص خالدا بن ولید الی بنی جذیمه فدعاهم الی الاسلام فلم یحسنو ان یقول اسلمنافجعلوا یقولون صبانا فجعل خالد یقتل منهم وایسر ودفع الی کل رجل اسیره حتی اذکان یوم امر خالد ان یقتل کل رجل منا اسیره فقلت واللّٰہ لا اقتل اسیری حتی اذا قدمنا علی النبی (ص) فذکرناه فرفع النبی (ص) یده فقال اللهم انی ابرؤ الیک اصنع خالد مرتین ملخص ترجمه وقتیکه خبر رسید به پیغمبر (ص) خالد امر کرد اسیران بنی جذیمه را بکشند آنحضرت دو مرتبه فرمود من بری هستم از کار خالد •

فصل هشتم

در قدح عایشه است قدح اول با علی (ع) جنگ نمود اما جنگ نمودن داستان جنگ جمل در بصره از متواتر است وجه تسمیهٔ چه آنکه عایشه بشتر سوار شده بود و در فرط جنگ بوده و علی (ع) آیهٔ تطهیر در بارهٔ او نازل شده و پیغمبر فرمود کما آنکه در باب اول نقل نمودیم انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و در قدح معویه حدیث مسند نقل نمودیم که رسول خدا فرمود من اذا علیاً فقد آذانی

قدح دوم

امر نمود جنازهٔ حسن ابن علی را تیر باران نمایند واز متواتر است صاحب روضة الصفاء گوید چندچوبهٔ تیر بجنازهٔ آنحضرت رسیده

فصل نهم و دهم

در قدح طلحه وزبیر است و در جنگ جمل با عایشه بودند واعثم کوفی گوید بعایشه گفتند شما حرکت نمائید ما خواهیم بشما ملحق شد

باب سوم در مناقب امیر المؤمنین

ابن حجر آیاتیکه در شان آنحضرت نازل شده در صواعق نقل مینماید آلایة الاولی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت لیطهر کم تطهیرا اکثر من المفسرین علی انها نزلت فی علی وفاطمه والحسن والحسین انه (ص) قال اللهم اهلی اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً ثلاثا وان ام سلمه قالت الست من اهلك قال بلی وانه (ص) ادخلها الکسا بعدماقضی دعا لهم الایه الثانیه قوله تعالا ان الله وملائکته یصلون علی النبی یاایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلمیا

صح عن کعب ابن عجزه قال لمانزلت هذه الایه قالنا یا رسول الله قد علمنا تسلم علیك فکیف نصلی علیك فقال (ص) قولو اللهم صل علی محمد و علی ال محمد الی آخره دلیل ظاهر علی ان الامر بالصلواة علی اهل بیته و بقینه المراد من هذه الایة الایة الثالثة قوله تعالی سلام علی ال یاسین فقد نقل جماعة من المفسرین عن ابن عباس ان المراد بدلك سلام علی ال محمد الایة الرابعة قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون اخرج الدیلمی عن ابی سعد الخدری ان النبی (ص) قال وقفوهم مسئولون عن ولایة علی وفی روایة صححه انی تارك فیکم امرین لن تضلوا ان تبعتمو هماو هما کتاب الله و اهل بیتی عترتی ان۔ الحدیث التمسك بذالك طرقاً کثیره وردت عن نیف وعشرین صحابیاً الایة الخامسة قوله تعالی واعتصمو بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا

اخرج الثعلبی فی تفسیر ها عن جعفر الصادق انه قال نحن حبل الله الذی قال الله و اعتصمو بحبل الله جمیعاولاتفرقو الایة السادسه قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ماانتاهم اخرج ابوالحسن المغازلی عن الباقر انه قال فی هذه الایه نحن الناس و الله الایة السابعة قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم اشار صلی الله الی وجود ذالك المعنی فی اهل بیته و انهم امان لاهل الارض

كما هوصلى الله اماناً لهم و فى ذالك احاديث كثيره

الايته الثامنه

قوله تعالى و انى لغفارامن تاب و امن وعمل صالحا ثم اهتدى•

قال ثابت البنانى اهتدى الى ولاية اهل بيته وجاءذالك عن ابى جعفر الباقر ايضاً و اخرج الديلمى مرفوعا عن النبى انما سميت ابنتى فاطمة لان الله تعالى فطمها و محبها عن النار و اخرج ابن سعد عن على اخبرنى رسول الله ان اول من يدخل الجنه انا و فاطمة والحسن والحسين قلت يا رسول الله فمحبونا قال من ورائكم

الايته التاسعته

قوله تعالى فمن حاجك فيه من بعدماجائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نسائنا و نسائكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين قال فى الكشاف لادليل اقوى من هذا على فضل اهل الكساء وهم على وفاطمه والحسنان لانها لما نزلت دعاهم صلى الله فاحتضن الحسين و اخذ بيد الحسن و مشت فاطمه خلفه و على خلفها فعلم انهم المرادمن الايه

الايه العاشره

قوله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى

نقل القرطبى عن ابن عباس انه قال رضى محمد لايدخل النار احد من اهل بيته النار وقال السدى و اخرج تمام و البزار والطبرانى وابو نعيم انه ص قال فاطمه احصنت فرجها فحرم الله(ص) ذريتها على النار واخرج الديلمى و غيره انه(ص) قال نحن بنو عبدالمطلب سادات اهل الجنة انا و حمزه و على و جعفر ابن ابيطالب والحسن والحسين الاية الحاد يعشر

قوله تعالى ان الذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك خير البريه

اخرج الحافظ جمال الدين الزرندى عن ابن عباس ان هذه الايه لما نزلت

قال صلی‌الله لعلی هو انت و شیعتك تاتی یوم‌القیمة راضین مرضین و یاتی‌عدوك غضبانا مقمحین و اخرج الدار قطنی یا ابالحسن انت و شیعتك فی‌الجنة قال‌الدار قطنی لهذاالحدیث عندنا طرقات کثیره ثم اخرج‌عن ام سلمه قالت کانت لیلتی و کان‌النبی ص عندی فانت فاطمه فتبعها علی(ع) فقال‌النبی ص یا علی انت و اصحابك فی‌الجنه انت و شیعتك فی‌الجنه

الایه‌الثانیه عشر

قوله تعالی‌وانه‌لعلم الساعة قال مقاتل و من تبعه من‌المفسرین‌ان هذه‌الایه نزلت‌فی‌المهدی ففی الایه دالة علی البرکة فی نسل فاطمه وعلی و ان‌الله لیخرج منها کثیراً طیباًو ان یجعل نسلهما مفاتح الحکمة

الایه الثالثه عشر

قوله تعالی وعلی‌الاعراف رجال‌یعرفون کلاً بسیماهم اخرج‌الثعلبی فی تفسیر هذه‌الایه عن ابن عباس انه قال‌الاعراف موضع عال من‌الصراط علیه العباس و حمزه و علی‌ابن ابیطالب و جعفر ذوالجناحین

الایه‌الرابعه‌عشر

قوله تعالی‌قل‌لااسئلکم علیه اجراًالاالمودة فی‌القربی‌اخرج‌احمدو الطبرانی و ابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس ان‌هذه‌الایه لما نزلت قالو یارسول‌الله من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی وفاطمه‌و ابناهما انتهی کلام‌ابن حجر بالفاظه و احادیث زیاده‌درتفاسیر آیات مذکوره سند مختلف نقل نموده راقم سطری از آن احادیث را تذکر داده ام و نقل از ابن عساکر مینماید که آن میگوید سیصد حدیث در بارهٔ علی نازل شده ؛

وابن‌حجر صاحب صواعق شافعی

چهل حدیث در بارهٔ امیرالمؤمنین ع نقل مینماید راقم اورا هم

در این رسالهٔ حبل المتین ذکر مینمایم .

قال الفصل الثانی

(از باب ۱۹۳)فی فضایل علی وهی کثیرة عظیمة شهیرة حتی قال احمد ماجاء لاحدمن الفضائل ماجاء لعلی ع و قال اسماعیل القاضی و النسائی و أبوعلی النیشابوری لم یرد فی حق احد من الصحابه بالاسانید الحسان اکثر ماجاء فی علی واقتصرت هنااربعین حدیثاً لانها من غزرفضائله

(الحدیث الاول) اخرج الشیخان عن سعدابن ابی وقاس و احمدو البزازعن ابی سعید الخدری و الطبرانی عن اسماءبنت عمیس وام سلمه وجیش ابن جناده وابن عمروابن عباس و جابرابن سمره وعلی والبراء ابن غارب وزیدابن ارقم ان رسول الله خاف علی ابن ابیطالب فی غزوه تبوك فقال یارسوالله تخلفی فی النساء والصبیان فقال امانرضی ان تکون بمنزله هرون من موسی غیرانه لانبی بعدی .

(حدیث اول) پیغمبر ص علی را جانشین خود نمود درمدینه و برای جنك تبوك رفت و فرمود تو نسبت بمن مثل هارون برادرموسی هستی غیران آنکه پیغمبر نیستی .

(الحدیث الثانی) ایضاً عن سعد ابن سعد والطبرانی عن ابن عمر و ابن ابی لیلی وعمر ابن حصین و البزار عن ابن عباس ان رسول الله قال یوم خیبر لاعطین الریه غدارجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله فبات الناس یذکرون ایهم یعطاها فلمااصبح الناس غدا علی رسول الله کلهم یرجون یعطاها فقال این علی ابن ابیطالب فقیل یشتکی عینیه قال فارسلو الیه فاتی به فبصق رسول الله فی عینیه و دعاله فبرء حتی کان لم یکن به وجع فاعطاه الرایه

و اخرج الترمذی عن عایشه کانت فاطمه احب النساء الی رسول الله و زوجها علی احب الرجال الیه)

(حدیث دوم) پیغمبر فرمود درجنك خیبر علم را بدهم بکسیکه خدا و رسول خدا اورا دوست داشته و علم را داد بعلی ع

(الحدیث الثالث) اخرج مسلم عن سعدابن ابی وقاص لمانزل ندع ابنائنا و ابنائکم دعارسول الله علیاً وفاطمه وحسناً وحسیناً فقال اللهم هؤلاء اهلی

(حدیث سوم) وقتیکه آیه نازل گردید ندع ابنائنا و ابنائکم خواند رسول خدا علی و فاطمه وحسن و حسین را پس فرمود بار خدایا انهایند اهل من مولف گوید سبب نزول آیه مباهله نصارای نجران بود با محمدابن عبدالله صلی الله علیه واله.

(الحدیث الرابع) قال صلی الله یوم غدیرخم اللهم وال من والاه وعادمن عاداه وانه رواه عن النبی ص ثلثون صحابیاً و کثیرا من طرقه صحیح اوحسن

(حدیث چهارم) پیغمبر فرمود در روز غدیرخم هرکسیرا من مولای او بودم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست داشته باش تو کسیکه علی را دوست داشته باشد و دشمن داشته باش کسکیه او را دشمن داشته باشد و این روایت را سی نفر از اصحاب پیغمبر نقل نمودند و اکثر طریق آن صحیح است یاحسن.

(الحدیث الخامس) اخرج الترمذی والحاکم و صححه عن بریده قال قال رسول الله ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی بحبهم قیل یارسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذالك ثلاثا و ابوذر و المقداد وسلمان

پیغمبر ص فرمود بدرستیکه خدا امر نمود مرا چهار نفر رادوست داشته باشم و خبر داد مرا بدوستی ایشان شخصی گفت ای رسول خدا اسم آن چهار نفر را ببر ازبرای ما پیغمبر فرمود علی از آن جهار نفرند

و سه مرتبه آن ﷺ رایعنی علی ازآن چهام نفرند تکرار نمودوآن سه نفر دیگر که ماموررم بدوستی آنها ابوذر و مقدادوسلمانست .

(الحدیث السادس) اخرج احمد والترمذی والنسائی و ابن ماجه عن حبشی ابن جنادة قال قارسول الله علی منی و انامن علی ولایؤدی عنی الاانا او علی

(حدیث ششم) پیغمبر فرمود علی از من است و من از علی اداء نمی‌شود از من مگر آنکه من یاعلی

(الحدث السابع) اخرج الترمذی عن ابن عمر قال اخی النبی ص بین اصحابه فی و لم اواخی بینی احد فقال ص انت اخی فی الدنیاوالاخره

(حدیث هفتم) وقتیکه پیغمبر عقد اخوت و برادری بست بین اصحاب خود علی آمد خدمت پیغمبر با چشم اشکبار گفت ای رسول خدا عقد برادری بستی بین اصحاب تو و برادری نبستی بین من ومبانیه احد پیغمبر فرمود تو برادر من هستی در دنیا و آخرت .

(الحدیث الثامن)اخرج مسلم عن علی قال والذی فلق الحبة و بر عالنسمه انه ص لعهد النبی الامی الی انه لایحبنی الامؤمن ولا یبغضنی الامنافق .

(حدیث هشتم) علی فرمود که پیغمبر معاهده نمود بدرستیکه دوست نداشته باشد مرا مگر مؤمن و بغض مرا نداشته باشد مگر منافق .

(الحدیث التاسع اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال الرسول الله انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة اخری فمن اراد العلم فلیاتی الباب

(حدیث نهم) پیغمبر فرمود من شهر علم هستم علی در آن ودر روایت دیگر کسیکه اراده نمود علم و دانش را از درعلم بیاید.

(الحديث العاشر) اخرج الحاكم و صححه عن علی قال بعثنی رسول‌الله الی الیمن فقلت رسول‌الله و انا شاب اقضی بینهم ولاادری ماالقضاء فضرب صدری بیده ثم قال اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه فوالذی فلق الحبه ماشککت فی قضاء بین الاثنین و قیل سببه قوله ص اقضاکم علی

(حدیث دهم) علی فرمود فرستاد مرا رسول خدا بسوی یمن پس گفتم ای رسول خدا فرستادی مرا و حال آنکه من جوانم که حکم بنمایم بین مردمان و نمیدانم چه چیز است قضاوت پیغمبر ص دست بسینهٔ من زد فرمود بار خدایا هدایت نما دل علی را و ثابت نما زبان او را قسم بآنچنان کسیکه میشکافد دانه را شک ننمودم در حکم میانه دو نفر بعضی ها گفتند سبب قول پیغمبر فرمود اقضاکم علی

(الحدیث الحادیعشر)اخرج ابن سعد عن علی انه قیل له مالك اکثر اصحاب رسول‌الله حدیثا قال انی کنت اذسئلته انبانی و اذاسکت ابتدانی

(حدیث یازدهم) بعضی بعلی گفتند تومثل صحابه پیغمبر نقل حدیث نمی نمائی فرمود من منبا میشوم یعنی عالم من از جانب خداست.

(الحدیث الثانی عشر) اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابر ابن عبدالله الناس من شجر شتی و اناوعلی من شجرة واحده

(حدیث دوازدهم) پیغمبر فرمود مردمان از درختهای مختلفند و من و علی از یك درختیم .

(الحدیث الثالث عشر) اخرج البزاز عن سعد قال قال رسول‌الله لعلی لاتحل لاحد ان یجنب فی هذالمسجد غیری و غیرك

«حدیث سیزدهم» پیغمبر فرمود بعلی جائز نیست از برای احد در حالت جنابت داخل مسجد بشود غیر از من و تو » و اشاره نمود ص بمسجدالحرام .

«الحدیث الرابع عشر» اخرج الطبرانی و الحاکم صححه عن ام سلمة قالت کان رسول‌الله اذغضب لم یجز احد ان یکامه الاعلی.

«حدیث چهاردهم» رسول خداوقتیکه غضب مینمود احدی جرعت نداشت حرف زدن با آنحضرت مگرعلی

«الحدیث الخامس عشر» اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود ان النبی ص قال النظر الی علی عباده اسناده حسن

«حدیث پانزدهم» پیغمبر فرمود نظر بسوی علی نمودن عبادت است.

«الحدیث السادس عسر» اخرج ابویعلی و البزازعن سعدابن ابی وقاص قال قال رسواالله من اذا علیاً فقد اذانی -

«حدیث شانزدهم» پیغمبر فرمود کسیکه علی را آزرد مرا آزرده است.

«الحدیث السابع عشر الطبرانی بسند حسن عن ام سلمة قال ص من احب علیاً فقد احبنی و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله.

«حدیث هفدهم» رسول خدا فرمود کسیکه دوست داشته باشد علی را پس بتحقیقیکه دوست داردمرا و کسیکه دوست داشته باشدمرادوست دارد خدارا و کسیکه بغض داشته باشد علی را بغض مرادارد و کسیکه مرا بغض داشته خدارا بغض دارد.

«الحدیث الثامن عشر» اخرج احمد و صححه عن ام سلمه قال سمعت رسول‌الله یقول من سب علیاً فقد سبنی.

حدیث هجدهم پیغمبر فرمود کسیکه ناسزا بگوید علی را ناسزا بمن گفته است.

«الحدیث التاسع عشر» اخرج احمد بسند صحیح عن ابی سعید الخدری ان رسول‌الله قال لعلی انك قاتلت علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله ٠

«حدیث نوزدهم» فرمود بعلی بدرستکه تو مقاتله مینمائی بر تاویل قرآن مثل آنکه من مقاتله مینمایم بر تنزیل قرآن ٠

«الحدیث العشرون» اخرج البزاز و ابویعلی و الحاکم عن علی قال دعانی رسول‌الله فقال ان فیك مثلا من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتو امه و احبته النصاری حتی انزلو بالمنزل الذی لیس به الاوانه یهلك فی اثنان محب مفرط یفرطنی بمالیس فی و مبغض یحمله شنئانی علی ان یبهتنی

«حدیث بیستم» پیغمبر فرمود بعلی بدرستیکه در تو است مثل عیسی یهود بغض او را در دل گرفتند تا آنکه مبهوت شدند و نصاری باو ع محبت پیدا نمودند تا آنکه آنحضرترا نازل نمودند بمنزلهٔ عیسی آنمنزله رادارا نبود یعنی مرتبهٔ الوهیت در بارهٔ او قائل شدند و علی را یکدستهٔ نعوذبالله خدادانند و یکدسته اورا بد دارند مثل ناصبی.

«الحدیث الحادی و العشرون» اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله یقول علی مع القران و القران مع علی لایفترقان حتی یرداعلی الحوض

«حدیث بیست یکم پیغمبر فرمود علی با قرآنست و قرآن با علی جدا نمی‌شوند تا آنکه وارد لب حوض کوثر شوند

«الحدیث الثانی و العشرون اخرج ابویعلی عن عایشه قالت النبی ص التزم علیاً و قبله وهو یقول بابی الوحید الشهید

«حدیث بیست دوم» پیغمبر گرفت علی را و بوسید او را فرمود پدرم فدای تنهائی و شهادت تو باد ٠

«الحديث الثالث والعشرون» اخرج الحاكم و صححه عن ابی سعید الخدری قال اشتكی الناس علیا فقام رسول الله فینا خطیبا فقال ص لاتشكو علیا فوالله انه لاخیشن فی ذات الله اوفی سبیل الله .

«حدیث بیست سوم» مردم شكایت نمودند نزد پیغمبر ص آنجناب ایستاد خطبهٔ خواند فرمود شكایت ننمائید قسم بخدا میترسم آن شكایت شمارا جع بذات خدا یا آنكه در راه خداشناسی باشد .

«الحدیث الخامس والعشرون» اخرج احمد والضیاء عن زید ابن ارقم ان رسول الله قال انی امرت بسد هذه لابواب غیر باب علی

«حدیث بیست چهارم» پیغمبر فرمود بدرستیكه من مامور شدم درها را به بندم غیر از درعلی مؤلف گوید در های اصحاب پیغمبر ص باز بسوی مسجد ~~الحرام~~ بود خداوند امر نمود تمام درها را به بندد غیر از درعلی باز بسوی مسجد باشد .

«الحدیث الخامس والعشرون» اخرج الترمذی و الحاكم عن عمران ابن حصین ان رسول الله قال ماتریدن من علی ان علیاً منی وانا منه وهو ولی كل مؤمن بعدی

«حدیث بیست پنجم» پیغمبر فرمود چه ارادهٔ دارید دربارهٔ علی و اورا تكرار نمود بدرستیكه علی از من است و من از علی و او ولی هرمؤمن است بعد از من .

«الحدیث السادس والعشرون» اخرج الطبرانی عن ابن مسعود ان النبی ص قال ان الله تبارك و تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی

«حدیث بیست وششم» پیغمبر فرمود بدرستیكه خدای تعالی امر نمود مرا تزویج نمایم فاطمه را بعلی .

«الحديث السابع و العشرون» اخرج الطبرانی عن جابر والخطيب عن ابن عباس ان النبی ص قال ان الله جعل ذرية كل نبی فی صلبه وجعل ذريتی فی صلب علی ابن ابيطالب .

(حديث بيست وهفتم) پيغمبر فرمود بدرستيكه خداوند قرار داده است ذريه و نژاد هر پيغمبری درصلب و پشت آن نبی وقرار داده است نژاد مرا از پشت علی ابن ابيطالب .

(الحديث الثامن والعشرون) اخرج الديلمی عن عايشه ان النبی ص قال خير اخوتی علی وخير اعمامی حمزه ذكر علی عبادة .

(حديث بيست وهشتم) پيغمبر فرمود بهترين برادر من علی است و بهترين عموهای من حمزه ذكر علی عبادت است .

(الحديث التاسع والعشرون) اخرج الديلمی ايضاً عن عايشه و الطبرانی وابن مردويه عن ابن عباس ان النبی ص قال السابق ثلاثه فالسابق الی موسی ع يوشع ابن نون والسابق الی عيسی صاحب يسن والسابق الی محمد ص علی ابن ابيطالب .

(حديث بيست ونهم پيغمبر فرمود آنهائيكه سبقت گرفته اندسه نفرند سبقت بسوی موسی ع يوشع ابن نون و بسوی عيسی ع صاحب يسن و سبقت بسوی محمد ص علی ابن ابيطالب مؤلف گويد كما يوشع وصی موسی است و خليفهٔ آن وصاحب يسن وصی عيسی است امير المؤمنين ع وصی پيغمبر آخر الزمانست

(الحديث الثلاثون) اخرج ابن البخاری عن ابن عباس ان النبی ص قال الصديقون ثلاثة خرقيل مؤمن ال فرعون و حبيب النجار صاحب يسن و علی ابن ابيطالب .

(حدیث سی‌ام) پیغمبر ص فرمود راست گویان سه نفر ند خرقیل مؤمن آل فرعون وحبیب نجار صاحب یسن و علی ابن ابیطالب.

(الحدیث الحادی والثلاثون اخرج ابونعیم وابن عساکر عن ابی لیلی ان رسول الله قال الصدیقون ثلاثه حبیب النجار مؤمن آل یسن قال تعالی یاقوم اتبعوا المرسلین و خرقیل مؤمن آل فرعون .وعلی ابن ابیطالب

(حدیث سی ویکم) پیغمبر فرمود راست گویان سه نفر ند حبیب نجار ومؤمن آل یس کمافی قوله تعالی قال یاقوم اتبعوا المرسلین وخرقیل مؤمن آل فرعون وعلی ابن ابیطالب وآن افضل ایشانست.

(الحدیث الثانی والثلثون) اخرج الحاکم واحمد بسند صحیح عن عمار ابن یاسر ان النبی ص قال لعلی اشق الناس رجلان احمر ثمود الذی عقر الناقه والذی یضربك یا علی

(حدیث سی دوم) پیغمبر فرمود بعلی شقی‌ترین مردمان دو مرد ند پی کنندهٔ ناقهٔ صالح و آنکسی میزند تورا

(الحدیث الثالث والثلثون) اخرج الحاکم عن جابر ان النبی قال علی امام البرره قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله

(حدیث سی وسوم) پیغمبر فرمود علی پیشوائی خوبانست کشندهٔ فاجران یاری شونده است کسیکه اورا یاری نماید.

(الحدیث الرابع والثلثون) اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی ص قال علی باب حطة من دخل منه کان مومنا و من خرج کان کافراً

(حدیث سی وچهارم) پیغمبر فرمود علی دریست امن وامان کسیکه داخل آن در شده بوده است مؤمن و کسیکه خارج شد بوده است کافر

(الحدیث الخامس و الثلثون) اخرج الخطیب عن البراء والدیلمی عن ابن عباس قال ص علی منی بمنزلة رأسی من بدنی

«حديث سی و پنجم » پیغمبر فرمود علی نسبت بمن بمنزلهٔ سر من است از بدن من

(الحديث السادس والثلثون) اخرج البيهقى والديلمى عن انس ان النبى قال على بزهو فى الجنه ككوكب الصبح لاهل الدنيا .

(حدیث سی و ششم)پیغمبر فرمود علی روشنای میدهد در بهشت مثل ستارهٔ صبح برای اهل دنیا .

«الحديث السابع والثلثون » اخرج ابن عدى ان النبى ص قال على يعسوب النحل اى امير ها مجمع المؤمنين والمال يعسوب المنافقين

«حدیث سی و هفتم» پیغمبر فرمود علی امیرالمؤمنین است و مال امیر منافقین .

«الحديث الثامن والثلثون »اخرج البراز عن انس ان النبى ص قال على يقضى دينى .

«حدیث سی و هشتم» پیغمبر فرمود علی حکم ران دین من است مؤلف گوید یقضی دینی قوشیچی شارح تجرید بکسر دال ضبط نموده و صحیح هم هست چه آنکه پیغمبر ص قرض نداشت تا آنکه بفرماید پیغمبر علی قاضی یعنی اداء کننده دین من است

«الحديث التاسع والثلثون»اخرج الترمذى والحاكم ان النبى ص قال الجنة لتشتاق الى ثلاثه على و عمار و سلمان .

«حدیث سی و نهم » پیغمبر فرمود بهشت اشتیاق بسوی سه نفر دارند علی است عمار و سلمان

«الحديث الاربعون » اخرج الشيخان عن سهل ان النبى ص وجد عليا مضطجعاً فى المسجد وقد سقط ردائه عن شقه فاصابه تراب فجعل النبى ص

یه‌سمعه‌عنه و یقول ص قم اباتراب این چهل حدیث را بالفاظه‌از ابن حجر شافعی نقل نمودم

«حدیث چهلم » پیغمبر ص یافت علی را در مسجد در حالتیکه خابیده بود و عباء آن از دوش او افتاده بودپس پیغمبر خاك را ازعبای آن پاك نمود فرمود بایست اباترات مؤلف گوید تمام شد ترجمهٔ چهل حدیث و ابن حجر در فضل سوم در ثناء صحابه گوید

اخرج‌الطبرانی و ابن ابی‌حاتم عن ابن عباس قال ماانزل‌الله یا ایهاالذین امنواالاوعلی امیر ها و شریفها واقدعاتب الله اصحاب‌محمد وماذکرعلی‌الابخیر

و اخرج‌ابن عساکر قال‌مانزل فی احد من کتاب‌الله مانزل‌فی‌علی و اخرج عنه‌ایضاً قال‌نزل‌فی‌علی ثلاثه مائةایةواخرج‌الطبرانی عنه‌قال کانت لعلی ثمانیة عشر منقبة ماکانت لاحدمن‌هذاه‌الامه واخرج ابویعلی عن ابی هریره قال عمر ابن‌الخطاب لقد اعطی علی ثلاثه خصال‌لان تکون لی خصلة منها احب‌الی من حمرالنعم فسئل‌ماهی قال تزویجه ابنةص و سکانه فی‌المسجد لایحل لی‌فیه‌والرایه یوم‌الخیبرانتهی‌ترجمهٔ کلام ابن عباس‌مفسرقرآن‌و ابن‌عساکروعمر ابن‌الخطاب

مقالهٔ ابن عباس

هر آیهٔ که نازل شد یا ایهاالذین امنوا علی ع امیرو شریف آن‌مؤمنین‌است‌هر آینه بتحقیقیکه توبیخ‌نمود خداوند اصحاب‌پیغمبرص را در غیر مکان و ذکر نگردید علی مگر بخوبی

مقالهٔ ابن عساکر

نازل نگردید در احد از کتاب خدا آنچه نازل گردیددربارهٔ علی و سیصدآیه‌در بارهٔ آنجناب نازل گردید و هیجده مناقب وفضایل

دربارهٔ علی نازل شد و آن مناقب در بارهٔ احد از امت نبوده است

مقالهٔ عمر ابن الخطاب

داده شد بعلی سه خصلت اگر آن خصلت یکی برای من بوده بهتر بوده بسوی من از شتران سرخ مو پس سئوال نمودند چه چیز است آن خصلتها گفت یکی از آنکه پیغمبر ص دختر خود را تزویج بعلی نمود یکی آنکه او را جای داد در مسجد حلال نبود در آن مسجد آنچه حلال بود از برای علی یکی آنکه علم را داد در روز خیبر بعلی

ابن حجر در صواعق در فصل چهارم گوید

و من کرامات علی ان الشمس ردت علیه لما کان راس النبی ص فی حجره والوحی ینزل علیه ص و علی لم یصل العصر فما سری عنه ص الاوقد غربت الشمس فقال النبی ص اللهم فاردد علیه الشمس فطلعت بعدما غربت ومن کراماته ایضا انه حدث بحدیث فکذبه رجل فقال ادعو علیك ان کنت کاذبا قال ادع فدعا علیه فلم لم یبرح حتی ذهب بصره .

ترجمه مقاله ابن حجر

اول رد آفتاب شد بعلی وقتیکه سر پیغمبر بالای زانوی علی بود وحی نازل به پیغمبر ص می‌شد و علی نماز عصر را نخوانده بود پیغمبر فرمود بار خدایا رد نما تو بر علی آفتابرا پس طلوع نمود آفتاب بعد از آنکه غروب نموده بود

دوم علی ع حدیث نمود بخبری مردی او را تکذیب نمود علی فرمود دعا نمایم بر تو اگر تو دروغ گو باشی آنمرد گفت دعا کن علی دعا نمود بر آن مرد پانشد آن‌مرد از مکان خود تا آنکه چشم آن رفت یعنی کور شد

مقالهٔ عضدی شافعی و محقق شریف

در مناقب علی ع در کتاب مواقف صفحه ٤٧٤ تاپنج وهووجوه

الاول آية المباهله وهی قوله تعالی ندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم وجه الاحتجاج ان قوله تعالی) و انفسنا لم یرد به نفس النبی ص لان الانسان لایدعو نفسه بل المراد به علی دلت علیه الاخبار الصحیحه والروایات الثابتة عند اهل النقل انه ص دعا علیا الی ذالك المقام و لیس نفس علی نفس محمد حقیقه فالمراد المساوات فی الفضل والکمال فترك العمل به فی فضلة النبوه و بقی حجة فی الباقی ملخص ترجمه کلام عضدی و محقق شریف مراد بانفسنا در آیة مباهله علی ع است و احادیث صحیح در این باب وارد شده و جمع فضایل پیغمبر ص ازبرای علی ثابت است مگر نبوت

وجه ثانی

وهو ص قوله حین اهدی الیه ص طائر مشوی اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی هذا الطیر فاتی علی واکل معه الطائر والمحبة من الله کثیرة الثواب والتعظیم وکان هو افضل و اکثر ثواباً انتهی برای حضرت پیغمبر ص مرغ بریان کرده از باب تحفه آورده بودند فرمود بار خدایا بیاور برای من بدوست ترین خلق تو بسوی تو بخورد با من آن مرغ را پس آمد علی و میل فرمود با پیغمبر ص آن مرغ را و محبت از طرف خدا زیادی ثواب و بزرگی است

وجه سوم

قوله ص فی ذی الثدیه یقتله خیر الخلق و فی روایة خیر هذه الامة وقد قتله علی

پیغمبر فرمود ذوثدیه را می کشد بهترین خلق و در روایت دیگر بهترین این امت و بتحقیقیکه کشت او را علی

و آن رئیس نهروانیها است باعلی جنك نمود و سبب نامیدن او

را بذی ثدیه ابن ایثرجزری گوید دست راست آن استخان نداشت وقتیکه انگشت اورا میگرفتی بلند میشد وقتیکه رهامی نمودی دور سینه و پستان او جمع می‌شد کانه دو پستان در یکجا دارد

وجه چهارم

قوله ص اخی ووزیری وخیر من اترکه بعدی یقضی دینی وینجز وعدی علی ابن ابیطالب

پیغمبر فرمود علی برادر من و وزیر بهترین کسیست گذاشتم بعد از من و حکم ران دین و کیش من است و نفوذ میدهد وعده مر او قوشجی شارح تجرید دین را بکسر دال ضبط نمود

وجه پنجم

قوله ص لفاطمه اما ترضین انی زوجتك من خیر امتی فرمود پیغمبر آیا راضی نیستی بدرستیکه بعقد در آورم تو را از بهترین امت من

وجه ششم

قوله ص خیر من اترکه بعدی علی بهترین کسیکه وا گذاشتم من او را علی است

وجه هفتم

قوله ص انا سید العالمین وعلی سید العرب

وجه هشتم

قوله ص لفاطمه ان الله اطلع علی اهل الارض واختیار منهم اباك فاتخذه نبیا ثم اطلع ثانیه واختیار منهم بعلك فرمود پیغمبر بفاطمه درزمین مرا اختیار نمود و پیغمبر قرار داد و علی را اختیار نمود شوهر تو قرار داد •

وجه نهم

پیغمبر ص لما اخی بین الصحابة اتخذه اخا لنفسه وقتیکه عقد

برادری بست بین یاران خود علی را برادرخود اخذنمود

وجه دهم

قوله ص بعدما بعث ابو بکرو عمرالی خیبر فرجعامنهزمین لاعطین الرایة الیوم رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله کراراً غیرفرار واعطاها علیاً مقتصر ترجمه پیغمبر ص بعداز آنکه فرستاد ابوبکروعمر را بسوی جنك خیبر فرار نمودند ابوبکر و عمر فرمود پیغمبر بدهم علم را امروز مردی را خدا ورسول خدا را دوست دارد و دوست میدارد او را خداجنك آن غیر فرار است وعلم راداد پیغمبر بعلی

وجه یازدهم

قوله تعالا فی حق النبی ص فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والمراد بصالح المؤمنین علی کما نقله کثیر من المفسرین

وجه دوازدهم

قوله ص من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبة والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب انتهی کلام عضدی و محقق شریف و مناقب دیگر صاحب مواقف نقل مینماید و این حدیث با ساليب مختلفه از رسول اکرم رسیده

و احمد حنبل در مسند خود و احمد بیهقی فی صحیحه عن ابی الحمراقال قال رسول الله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی عزمه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبة والی عیسی فی زهده فلینظر الی علی ابن ابیطالب و قریب بچهل سند علمای سنیها در کتب خود نقل مینمایند از مالکی وشافعی وحنفی وحنبلی آیا سزاوار است آن همه منقبت علی ع او را خلیفهٔ بلافصل پیغمبر ندانند

باب چهارم

در امامت و خلافت بلافصل بودن علی ع و اثبات آن بچندوجه است وجه‌اول قدر متیقن بین‌اصحاب‌پیغمبر ص باتفاق مسلمین آنحضرت از همه واعلم‌است و پیغمبر ص در علم او را مثل آدم ابوالبشرو درزهد بمنزلهٔ عیسی پیغمبر فرموده است و انا مدينة‌العلم و علی بابها گفته است و قاضی دینی وخیرمن اترکه در بارهٔ علی فرموده

وجه دوم

فرمود پیغمبر ص بعلی تو نسبت بمن مثل هارون برادر موسی هستی مگر آنکه پیغمبر نیستی•

وجه سوم آیهٔ بلغ

کما در سورهٔ مائده یا ایها‌الرسول بلغ ماانزل الیك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته‌والله يعصمك من‌الناس

ترجمه

ای پیغمبر برسان‌آنچه فرود آمد بسوی توازجانب پروردگارت و اگر نکردی پس نرساندهٔ رسالت وپیام او را وخدانگهدارد تو را از شر مردم نیشابوری درتفسیر نقل‌مینماید

عن‌ابی سعیدالخدری ان هذه‌الایه نزلت فی فضل‌علی‌ابن ابیطالب یوم غدیر خم فاخذرسول‌الله بیده و قال من کنت مولاه‌فهذاعلی‌مولاه‌اللهم وآل‌من‌والاه و عادمن عاداه‌فلقيه عمروقال‌هنيئالك يا ابن‌ابيطالب اصبحت مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه و هوقول ابن عباس والبراءبن عازب و محمدابن علی انتهی

محمد نیشابوری

یکی از علمای سنیها است نقل مینماید از ابوسعید بدرستیکه این

آیه نازل شده در فضیلت علي پسر ابوطالب در روز غدیر خم و گرفت رسول خدا دست علي را و گفت هر کسي را بودم مولای او پس این علی مولای اوست بار خدایا دوست داشته باش کسیکه دوست داشته باشد علی را دشمن باش کسیکه دشمن علی باشد پس ملاقات نمود علی را عمر و گفت گوارا باشد تو را ای پسر ابوطالب صبح نمودی مولای من و مولای هر مرد ایمان آورنده و زن ایمان آورنده هستی و نزول این آیه در شان علی ع قول ابن عباس والبراء و محمد ابن علی است.

واحمد ثعلبی

در تفسیرش سند حدیث را بابن عباس منتهی مینماید و قال نزلت هذه الایه فی علی ع امر النبی ص ان یبلغ فیه فاخذ رسول الله بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه انتهی

وابن حجر گوید

در حدیث پنجم قال صلی الله یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه . و انه رواه عن النبی ص ثلثون صحابیاً و کثیراً من طرقه صحیح اوحسن.

وصاحب مواقف شافعی وشارح آن

در کتاب مواقف صفحهٔ (۴۷۱) گوید وقتیکه پیغمبر ص رجوع نمود از حجة الوداع حاضر نمود قوم را در غدیر خم و آن موضع است بین مکه ومدینهٔ بجحفه وامر نمود جمع نمایند جهاز را بالای جهاز رفت وقال الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال ص فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله انتهی

و امام فخر رازی

در تفسیر خود از ابن عباس نقل مینماید نزلت هذه الایه فی فضل

علی ابن ابیطالب و لما نزلت هذه الایه اخذ بیده فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر فقال هنیئاً لك یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و صاحب روضة الصفا در جلد دوم ص ۱۷۳ گوید بعد از اعمال حج پیغمبر عنان عزیمت بجانب مدینه نمود بعد از قطع منازل بغدیر خم که از نواحی جحفه است رسید در آن مرحله نزول نمود در آنموضع نماز پیشین را گذارده روی باصحاب نمود فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسکم آیا نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان معلوم شما باد که من میان شما دو امر عظیم میگذارم یکی از دیگری اعظم است قرآن و اهلبیت من به بینید که بعد از من چگونه و بچه کیفیت بان دو امر سلوك خواهید کرد و آن دو امر از هم متفرق نخواهد گشت تا در کنار حوض کوثر بمن رسند بعد از آن فرمود بدرستیکه خدای تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان آنگاه دست علی را گرفت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله و انصر من نصره و دار الحق معه حیث کان انتهی بالفاظه و ایضاً در این صفحه نقل از کتاب اعلام الوراء و ربیع الابرار مینماید که حضرت نبوی ص در وقت مراجعت از مکه چون بغدیر خم رسید فرمود تا زیر درختان آنموضع را صفا دادند و پالانهای شترانرا جمع کرده بزیر یکدیگر نهادند آنگاه باشارت آنحضرت بلال موذن نداکرد الصلواة جامعه خلق مجتمع گشته رسول الله بر بالای پالانها نشست و علی نیز بامر آنسرور بر آن موضع برآمده در پهلوی راست بایستاده وحضرت ختمی پناه زبان خجسته بشکر و سپاس حضرت عزت گشود وخلایق را نصیحت فرموده و از مرك خویش ایشانرا خبر داده فرمود مرا بدار بقاء میخوانند زود باشد اجابت کنم از میان شما میروم

در میان شما دوچیز بزرگ میگذارم که اگر دست بر آن زنید گمراه نشوید و آن دوچیز کتاب خداست و عترت من و این هردو ازیکدیگر جدانشوند تا برلب حوض کوثر بمن رسند آنگاه فرمود ایگروه مردم کیست اولی بشما از نفسهای شما مجموع جواب دادند که خدای عزوجل و رسول او فرمود که هر که من بدو اولی ام از نفس او علی بدو اولی است از نفس او و دست علی را گرفت از پالانهای شتر برداشت چنانچه قدم امیر بر سرزانوی پیغمبر رسید و فرمود هر کرا من مولای اویم علی مولای اوست پس فرود آمد در خیمهٔ خاص بنشست و فرمود علی در خیمهٔ دیگر بنشیند بعد از آن طبقات خلایق را امر کرد که بخیمه آنحضرت بروند و زبان به تهنیت گشادند از جمله اصحاب عمرابن الخطاب بود گفت خوشا بحال تو ایعلی که صباح کردی مولای من و مولای جمیع مومنان و مومنات انتهی و بالجمله حدیث غدیرخم متواتر است انکار آن انکار وجود مکه است نزاع سنیان بین ما دوازده امامی و هر که علی را خلیفهٔ بلافصل دانند مثل ناوسیه وزیدیه و اسماعیلیه و فطحیه در لفظ مولی است سنیان گویند مراد پیغمبر ص به مولی ناصر و یاور است و ما میگوئیم اولی و تصرف است یعنی کماآنکه پیغمبر اولی و تصرف در انفس مردم بود همان منصب را درغدیرخم داد بعلی تحقیق آنست مراد پیغمبر از لفظ مولی اولی و تصرف است بچند وجه

(وجه اول) اکثر علماء حدیث غدیر خم را نقل نمودند به لفظ الست اولی من انفسکم است و این اقوی شاهد است که مراد پیغمبر اولی و تصرف است در انفس مردمان و آن منصب را حضرت داد بعلی و با ناصر مناسبت ندارد.

(وجه دوم) اگر مراد آنحضرت ناصر باشد به لفظ مولی و آن

شئونی نیست در باره پیغمبر چه آنکه مؤمنان ناصر و یاور یکدیگرند کمافی قوله‌تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولیاء بعض یعنی مردان ایمان آورنده و زنان ایمان آورنده ناصر و یاوران یکدیگرند آیا سزاوار است پیغمبر اولی‌العزم در آن هوای گرم در میان آن جمعیت زیاد علی را بلند نماید و بگوید علی ناصر شما است •

(وجه سوم) ذیل آیهٔ شریفه است که پیش تذکر دادیم والله یعصمك من‌الناس است تقریر استدلال چه آنکه سران اصحاب پیغمبر مترغب بودند جانشین آنحضرت شوند و گمان می‌نمودند که منصب خلافت مثل سایر منصبها است خداوند در روز غدیر خم این آیه‌را نازل نمود یاایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك‌الخ پس از نزول این آیه پیغمبر دست علی را گرفت او را بخلافت نصب نمود) و صحیح نیست بانکه گفته شود مراد یا ایهاالرسول بلغ جمیع احکام دین باشد چه آنکه احکام دین‌رارسانیده بود و ایضاً صحیح نیست بآنکه گفته شودکه‌مراد یکی از مسائل فرعیه باشد بقرینهٔ والله یعصمك من‌الناس بجهت آنکه رسول خدا در زمان قوت مشرکین عرب وقلت یاران خداوند تعالی آیات غلاظ و شداد نازل نمود و نفرمود به پیغمبر والله یعصمك من‌الناس یعنی خدامحفوظ مینماید شمارا از مردمان و حال آنکه‌آیهٔ والله یعصمك زمانی نازل گردید پیغمبر در مقام سلطنت بود و سران اعرابرادستگیر نموده بود پس مراد باین آیه مسئله فرعیه نیست وآن نصب خلیفه است و حافظ دین است •

از جمله آیهٔ که در روز غدیر خم نازل شد آیه الیوم اکملت لکم‌دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ابوالقاسم حسکانی یکی از علمای سنیانست بسندخود از ابی سعید خدری نقل

مینماید که پیغمبر خدا زمانیکه این آیه نازل شد گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه ورضی الرب برسالتی و ولات علی ابن ابیطالب و ربیع ابن انس گوید آیهٔ الیوم اکملت درحجة الوداع نازل گردیدمقالهٔ ابن ابی الحدید الحمدلله الذی قدم المفضول علی الافضل یعنی ابوبکر را بعلی وقول آن باطل است بدو وجه

(وجه اول) بنای عقلاء است کارهای خویش را رجوع بافضل می نمایند و اگر رجوع به مفضول نمودند محکوم بسفاهت خواهند شد بالحس والوجدان

(وجه دوم) اگر مفضول را خدا مقدم نماید لازمهٔ آن نقض غرض است چه آنکه مفضول مسائل شرعیه را کمتر میداند وبساحکم کند بخلاف ما انزل الله

توضیح مطلب

غرض از بعثت انبیا وحافظ شرع وصول بشر است بمصالح احکام و نتیجهٔ آن فوزی بسعادت اخرویه است ورفع مضاراشیاء است تاآنکه بشر بمهلکه نیفتند و حکیم علی الاطلاق اگر مفضول را مقدم نمودلازم آید نقض غرض و این مطلب ازبدیهیاتست

باب چهارم

اینحصار خلافت بعد از پیغمبر ص دوازده نفر است و اخبار در این باب از حد تواتر رسیده از طریق سنیان و از طریق ما امامیه از حدتواتر گذشته امااز طریق سنیان در صحیح بخاری باسناده ازجابر بن ثمره قال سمعت رسول‌الله یقول یکون بعدی اثنی عشر امیراً وکلمهٔ گفت من نشنیدم پدرم گفت آن کلمه آن بود کلهم من قریش‌وایضاً

از ابن عتبه نقل مینماید قال رسول الله لایزال امر الناس ماضیاً ماولیهم اثناعشر رجلا و کلمهٔ گفت من نشنیدم پس سئوال نمودم از پدرم گفت آنکلمه آن بود کلهم من قریش ودر صحیح مسلم و ابی داود وجمع بین الصحیحین بطرق متعدده از رسول خدا ص رسیده که عدد خلفاء آن حضرت دوازده نفرند و همه از قریشند وابن حجر در صواعق المحرقه باسناد خود نقل از رسول خدا مینماید که آنحضرت فرمود عدد خلفاء من بعد د نقباء بنی اسرائیل است و آندوازده نفرند بلااشکال وحضرات سنیها در این روایت متواتر در تحیر افتاده‌اند راقم گوید رسول اکرم صلی الله علیه واله آندوازده نفر را در احادیث اسم والقاب آنهارا برده و از طریق سنیها آن احادیث را نقل مینمایم صاحب ینابیع الموده در باب ۷۷ از محمدابن ابراهیم شافعی صاحب کتاب فرائد السمطین نقل می نماید

حدیث اول

باسناده عن مجاهدعن ابن عباس قال قدم یهودی یقال له نعثل فقال یا محمد اسئلك عن اشیاء تلجلج فی صدری الی ان قال فاخبرنی عن وصیك من هو فمامن نبی الاوله وصی وان نبینا موسی ابن عمران اوصی یوشع ابن نون فقال ص وصی علی ابن ابیطالب و بعده سبطای الحسن والحسین تتلوه تسعة ائمة من صلب الحسین قال یامحمد فسمهم لی قال فاذا مضی الحسین فابنه علی فاذامضی علی فابنه محمد فاذامضی محمد فابنه جعفر فاذامضی جعفر فابنه موسی فاذامضی موسی فابنه علی فاذامضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذامضی علی فابنه الحسن فاذامضی الحسن فابنه الحجة محمد مهدی فهؤلاء اثنی عشر

حدیث دوم

فی المناقب عن واثلة ابن الاصقع ابن خرقاب عن جابر ابن عبدالله قال دخل جندل ابن جناده حبیر الیهودی علی رسول فقال یا محمد اخبرنی عن اوصیائك من بعدك لا نمساك بهم قال الاثناعشر قال هکذا وجدناهم فی التوراة وقال یا رسول الله سمهم فقال اولهم سید الاوصیاء ابو الائمه علی ثم ابناه الحسن و الحسین فاستمساك بهم فاذو لد علی ابن الحسین زین العابدین یقضی الله علیك و یکون اخر زادك فی الدنیا شربة لبن تشربه فقال جندل وجدنا فی التوراة وفی کتب الانبیاء ایلیا و شبرا وشبیرا فهذا اسم علی والحسن والحسین فمن بعد الحسین و ما اسامهم قال ص فاذا انقضت مدة الحسین فالامام ابنه علی ویلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا فبعد ابنه محمد یدعی بالتقی فبعده ابنه علی یدعی بالنقی والهادی فبعد ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعد ابنه محمد یدعی القائم والحجة فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملا الارض قسطاً و عدلا کما ملئت ظلماً وجورا فقال جندل الحمد لله وفقنی بمعرفتهم ثم عاش الی انکانت ولادت علی ابن الحسین فخرج الی الطائف و مرض وشرب لبناً و قال اخبرنی رسول الله ص ان یکون آخر زادی من الدنیا شربة لبن ومات ودفن بالطائف بالموضع المعروف بالکوزادة

راقم گوید در این حدیث اسم و القاب دوازده امام را حضرت پیغمبر برده و براوی خبر داده وقتیکه علی ابن الحسین زین العابدین را ادراك نمودی خواهی مرد کما آنکه همانطور هم شد و خبر داده آخر غذای تو شربة شیر خواهد بود وقتیکه دار دنیارا وداع نمود در طائف که یکی از بلاد حجاز است مرد محل مدفن کوزاده

و قریب بمضمون این دو حدیث از عامر بن و اثالة ازعلی ابن ابیطالب ع نقل شده .

و صاحب ینابیع الموده حنفی

از کتاب مودة القربی سیدعلی همدانی که آنهم از بزرگان علمای سنیها است چند حدیث در اوصیاء پیغمبر آخر الزمان نقل مینماید راقم در این باب تذکر میدهم باسناده عن سلیم ابن الهلالی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال دخلت علی النبی ص فاذا الحسین علی فخذیه و هو یقبل خدیه و یاثم فاه و یقول انت سید ابن سید اخو سید و انت امام ابن امام اخو امام و انت حجة ابن الحجة اخو حجه ابو حجج تسعه تاسعهم قائمهم المهدی ایضاً اخرجه الحویثی و موفق ابن احمد الخوارزمی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول ص یقول انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون و معصومون

ایضاً

اخرجه الحموینی و عن علی قال قال رسول الله من احب ان یرکب سفینة النجاة و یتمسك بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً و لیعاد عدوه و لیاتم بالائمة الهداة من ولده فانهم خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی خلقه من بعده و سادة امتی و قواد الانقیاء الی الجنة حزبهم حزبی و حزبی حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشیطان و عن علی کرم الله وجه قال قال رسول الله الائمة من ولدی فمن اطاعهم فقد اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله هم عروة الوثقی انتهی کلام صاحب مودة القربی

باب پنجم

در تولد امام دوازدهم پسر حسن عسکری کنیه آن ابو القاسم اسم محمد لقب حجة بعضی از سنیان از باب تعصب گویند متولد نشده

راقم از طرین سنیان نقل مینمایم که متولد شد

اول ابن حجر شافعی

در صواعق ص ۱۳٤ در ترجمهٔ حسن عسکری گوید ولم یخلف غیر ولده ابوالقاسم محمدالحجة و عمره عند وفات ابیه خمس سنین لکن اتاه‌الله الحکمه ویسمی قائم‌المنتظر انتهی

ترجمه

حسن عسکری و انگذاشت غیر پسر خود ابوالقاسم محمداسم حجةلقب‌وقت‌وفات پدر پنج ساله بوده داده‌اورا خدا و حکمت‌و نامیده می‌شود قائم منتظر

دوم

صاحب اخبارالدول احمدابن یوسف شامی در فصل‌یازدهم گوید ذکر خلف‌الصالح الامام ابی‌القاسم محمدابن‌الحسن العسکری و کان عمره عندوفات ابیه خمس سنین اتاه‌الله فیهاالحکمه کما اتاه‌الله یحیی و کان مربوع القامه حسن‌الوجه‌والشعر اقنی‌الانف اجلی‌الجبهه‌انتهی

سوم

صاحب روضةالصفاء میر خواند هراتی در جلد سوم در ترجمهٔ محمدابن‌الحسن‌العسکری گوید کنیه او ابوالقاسم است و در ترجمهٔ مستقصی مذکور است ولادت امام مهدی‌رضی‌الله عنه مسمی باسم‌رسول الله است و مکنی بکنیت او در سرمن رئی در شب نصف شعبان سنة خمس و خمسین و ماتین متولد شده و در وقت‌وفات پدر پنج ساله‌بود و حق سبحانه او را در صغر سن حکمت داد چنانچه یحیی بیغمبر را داد و اورا درحال طفولیت امام گردانید‌چنانچه‌عیسی‌در ایام کودکی نبی مرسل گردانیده روایت است که چون امام محمد حسن‌عسکری

رضی الله عنه متولدشده ناف بریده و ختنه کرده بر ذراع ایمن نوشته بود جاءالحق و ذهق الباطل ان الباطل کان ذهوقاً انتهی

چهارم

سیدمؤمن شبلنجی شافع در کتاب نورالابصار س ۲۲۷ در ترجمه امام دوازدهم پسرعسکری گویدفی ذکرمناقب محمدابن الحسن الخالص ابن علی الهادی ابن محمدالجوادبن علی الرضاء ابن موسی الکاظم ابن جعفرالصادق ابن محمدالباقر ابن علی ابن زین العابدین الحسین ابن ابیطالب ابن رضی الله عنهم امه ولدیقال لها نرجس وقیل صیقل وکنیة ابوالقاسم صفته شاب مرفوع القامه حسن الوجه والشعر یسیل وشعره علی منکبیه اقنی الانف اجلی الجبهه و فی تاریخ ابن وردی ولدمحمدابن الحسن الخالص سنه خمس و خمسین و ماتین انتهی

پنجم

کنجئی محمد ابن یوسف در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان گوید الادلة علی اکون المهدی حیا باقیاً بعد غیبته والی الان وانة لا امتناع فی بقاء عیسی ابن مریم والخضر والیاس من اولیاء الله و بقاء الا عود الدجال انتهی

باب ششم

در جواز گریه بر حسین ابن علی سنیان گریه را برآنحضرت بدعت دانند ابن حجر در صواعق المحرقه گوید گریه ونیاحه برمیت از آداب مؤمن نیست بلکه از آداب روافض است

جواب آن

گریه بر میت یکی از سنن پیغمبر است کمادر صحیح بخاری باسناده انه بکی علی زید و جعفر قال هما اخوای و مؤنسای ومحدثای

انتهی پیغمبر ص گریه نمود برزید و جعفر فرمود برادران من وهم انسان من و خبردهندان من بودند

وایضاً در صحیح بخاری

در کتاب جنائز باسناده الی اسامة ابن زید قال ارسلت بنت النبی ص الیه ان ابنالی قبض . فقام رسول الله و معه سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی ابن کعب و زید بن ثابت و رجال فرفع الی رسول الله الصبی و فازت عیناه ص فقال سعد یا رسول الله ماهذ قال هذه رحمة جعلها فی قلوب عباده و انما یرحم الله من عباده الرحماء

و ابن عبدالبر

در کتاب استیعاب درترجمهٔ زید گوید بکی انه ص علی زید و جعفر و در ترجمهٔ حمزة گوید لمارئی النبی ص حمزه قتیلا بکی فلما رئی ما مثل به شهق •

وقتیکه دید پیغمبر ص حمزه را کشته شده گریه نمود پس وقتیکه دید مثله شده شهقهٔ زد (مثله عبارت از بریدن اطراف است مثل بینی و گوش و انگشتان) •

وفاطمه آیهٔ تطهیر

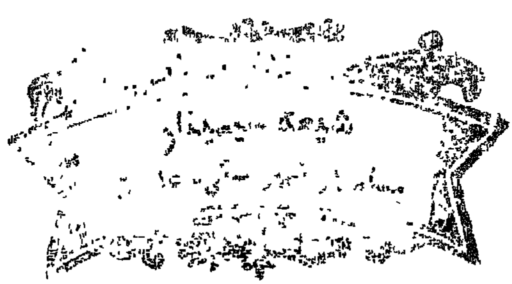
در بارهٔ او نازل شد گریه برجعفر نمود و پیغمبر ص اوراتقریر نموده کما آنکه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب در ترجمهٔ جعفر گوید لماجاء النبی ص نعی جعفر اتی امرته اسماء بنت عمیس فعزها قال دخل فاطمه وهی تبکی وتقول وعماه فقال رسول الله علی مثل جعفر فاتبك البواکی

راقم گوید

سید مظلومان حسین ابن علی باتفاق مسلمین ازجعفر وزید وغیر آن افضل است آیا سزاوار است ستیان گریه بر آنحضرت را بدعت بدانند

غیر از آنست و سوسه درذهن عوام بنمایند و آن سبب شود شق‌عصی
مسلمین گردد و رسول خداوقتیکه خبر داد جبرئیل بقتل حسین گریه
نمود و علی‌امیرالمؤمنین گریه نمود وقتیکه‌مروربکربلا نمود کماآنکه
ابن حجر در صواعق ص ١١٥ گوید اخرج ابن سعد عن الشعبی قدمر
علی بکربلاعندمسیره الی‌صفین و حاذی نینواقریة علی‌الفرات فوقف و
سال عن اسم هذه‌الارض فقیل کربلا فبکی حتی بل‌الارض‌من دموعه ثم
قال دخلت علی رسول‌الله و هویبکی فقلت مایبکیك قال‌ص کان عندی
جبرئیل‌آنفا و اخبرنی ان ولدی‌الحسین یقتل بشاطی الفرات بموضع
یقال له کربلا ثم قبض‌جبرئیل قبضة من تراب شممتنی ایاه فام املك‌عینی
ان فاضتا و رواه احمد مقتصراعن علی انتهی و ام سلمه‌وقتیکه شنید قتل
حسین ابن علی را گریه نمود و غش براو عارض شد و انس وزیدابن
ارقم در مجلس عبیدالله گریه نمودند کما آنکه صاحب ینابیع المودة
حنفی در باب شصت ص٢١میگوید قال‌اخرج الملاعن ام سلمه انهاسمعت
نوح الجن علی‌الحسین و اخرج ابن سعد عنها انهابکت حتی غشی‌علیها
و اما حمل راس‌الشریف لابن‌زیاد و جعله‌فی طشت و جعل یضرب ثنایاه
بقضیب و یقول‌مارأیت مثل هذاوکان عنده انس فبکی وقال کان اشبهم
برسول‌الله و روی ابن ابی‌الدنیا انه کان زیدابن ارقم عندابن زیاد
فقال ارفع‌قضیبك فوالله‌رأیت رسول‌الله یقبل مابین‌هاتین‌الشفتین‌ثم‌یبکی
زیدابن ارقم انتهی

تمام شد کتاب حبل‌المتین‌فی‌خلافت‌بلافصل امیرالمؤمنین‌علی‌ابن
ابیطالب ع در دست اقل‌الجانی حسن نخعی در ماه شعبان سال هزارو
سیصدو شصت سه هجری‌مؤلف از تفاسیرو اخبار وتواریخ‌ازکتب‌سنیان
نقل نمودم چه آنکه سنیان طریق ما امامیه را قبول ندارند



بسعی و اهتمام

محمد متضرع لاهیجانی

اتمام

پذیرفت

ح۲۷ح DUE DATE ۲۹۷۶۳۵
